

فاطمه خاتون نیروی نفوذی در دستگاه مغول

دکتر روح انگیز کراچی

● فاطمه خاتون با زیرکی خاصی سعی داشت به ایرانیان و مسلمانان قدرت و اهمیت بخشد و از قدرت مغولان بکاهد.

گروه بود. او به سبب آشنایی با «توراکینا خاتون»، پس از مرگ «اوکتای قآن»، به سمت مشاور «توراکینا خاتون»، نایب‌السلطنه وقت منصوب شد. «توراکینا خاتون» در غیاب «گیوک خان»، پسرش، به مدت چهارسال زمام امور را در دست گرفت و با کمک «فاطمه خاتون» به کوتاه کردن دست دشمنان، به ویژه مغولان عیسوی از ایران پرداخت و دست بزرگان و صاحب منصبان قدیمی را از اداره امور کشور قطع کرد. «فاطمه خاتون» با زیرکی خاص سعی داشت به ایرانیان و مسلمانان قدرت و اهمیت بخشد و از قدرت مغولان عیسوی بکاهد. با کمک او عده‌ای از اهالی خراسان به کارهای مهم گمارده شدند از آن جمله‌اند: «عبدالرحمن» و «شرف‌الدین خوارزمی»، و مغولان عزل شدند یا مورد غضب قرار گرفتند و همین امر باعث شد که برخی از مغولان نسبت به آینده خود بی‌مناک شوند. «جغتای»، وزیر بزرگ «اوکتای قآن» و «محمود یلواج»، حاکم ممالک ختای (چین شمالی)، از ترس جان به «کوتان» برادر بزرگ «گیوک خان»، پناه بردند و با او همدست شدند. پس از اجرای تشریفات لازم، «گیوک خان» در سال ۶۴۳

در میان اسیران زنی بود از اهالی توس که اجباراً به قراقرم، پایتخت چنگیزخان در مغولستان تبعید شد. آن تبعیدی وطن پرست، زنی زیرک، کاردان و باسیاست بود و در بازار شهر دلالتی می‌کرد. ❏

او در زمان «اوکتای قآن» تدریجاً به اردوی «توراکینا خاتون»، عروس چنگیز، رفت و آمد کرد و توانست در دستگاه خاتونها نفوذ کند و به کار مشغول شود. به استناد نوشته‌هایی که از دوران مغول در دست است زنان در این دوران، به علل گوناگون، از اهمیت و نفوذ فراوانی برخوردار بودند. مهم‌ترین دلیل اهمیت آنان در زندگی کوچ‌نشینی، به حرکت درآوردن چرخ اصلی اقتصاد قبیله بود که همین خود باعث نفوذ اجتماعی و سیاسی آنان در امور می‌شد. در دوران مغول چنان که در یاسای چنگیزی به صراحت بیان شده، خاتونها و زنان طبقه اول، قدرت و اختیارات بسیاری داشتند و از احترام خاصی برخوردار بودند. زنان طبقه متوسط در امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دخالت می‌کردند و بعضی از آنان نفوذ زیادی داشتند که «فاطمه خاتون» از این

ایران زیر سلطه مغول، سراسر بلا و بدبختی و نکت بود. تنها قتل عام، ویرانی و نابودی می‌توانست چنان طایفه‌ای اهریمنی و خونریز را آرام سازد. در این اوضاع از یک سو بهره‌کشی فاتحان وحشی و مظلوم بی‌رحمانه آنان و در سوی دیگر مردم ستم‌کشیده و مظلوم ایران زمین، در راه سنگلاخ تجربه‌های تاریخی خود عرق می‌ریختند و زیرکانه در پی دگرگونی اوضاع برای بازافتن آزادی از دست رفته خویش به طور نهانی مبارزه می‌کردند. اندیشمندان بسیاری در این راه جان باختند. «عطا ملک جوینی» از ترس غضب خان سخته کرد، «رشیدالدین فضل‌الله» اعدام و «فاطمه خاتون» وطن پرست در دریا غرق شد.

تاریخ نویسانی چون «محمد بن احمد نسوی» در نفثة‌المصدر، «منهاج‌الدین عثمان بن سراج‌الدین جوزجانی» در طبقات ناصری، «شهاب‌الدین یاقوت حموی» در معجم‌البلدان و «ابن الاثیر» در لکامل فی تاریخ و... اعمال اهریمنی سفاکان مغول را شرح داده‌اند. در پی خونریزیهای بی‌رحمانه این قوم در خراسان، تعداد زیادی از مردم این سرزمین کشته و اسیر شدند.





داشتند در یاسای چنگیزی آمده است که اگر جادوگری به سحر متوسل شود، احکام شدیدی بر ضد او انجام می‌گیرد. آمیزه افسانه‌های مغولی با جادوگری، به اعتقادات و پیوستگی واقعیات زندگی و خیال مربوط بود و خاستگاه جادو، چیزی جز زندگی واقعی آنان نبود که جادوگران آنچه را که می‌خواستند و از عملی کردن آن عاجز بودند، به سحر و جادو ارتباط می‌دادند. چنانکه «فاطمه خاتون» خواهان از بین بردن تمام دشمنان ایران به طور اخص و از بین بردن دشمنان خاتون به طور اعم بود. در افسانه‌های مغولی پیش‌آمدهای ناگزیر، در موارد بی‌شماری، به سحر و جادو مرتبط می‌شد، ظاهراً مرگ «چنگیزخان» بر اثر سحر و جادوی دختر پادشاه سرزمین هیا (تبت) اتفاق افتاده و در اسطوره‌ها، تولد او نیز طی اتفاقات جادویی رخ داده است. با تمام این احوال بر طبق یاسای چنگیزی، متهمین به جادو با قاطعیت محاکمه و مجازات می‌شدند. «شیره» (قله‌ق توتین)، وزیر گیوک خان، همان سعایت‌کننده فاطمه خاتون به اتهام سحر «خواجه اغول»، پسر گیوک خان، پس از دو سال شکنجه در زندان، به دریا

هجری قمری به سلطنت رسید. بدین ترتیب اوضاع دگرگون شد و بدخواهان «فاطمه خاتون» زمان را مناسب بدگویی دیدند و «گیوک خان» را علیه او شوراندند. «گیوک خان» فرستاده ویژه‌ای به نزد مادرش راهی کرد و به اصرار خواستار تحویل «فاطمه خاتون» شد. «توراکینا خاتون» به ناچار تن به این کار داد. هنگامی که «فاطمه خاتون» زیر شکنجه، به گناه ناکرده اعتراف می‌کرد، «توراکینا خاتون» آخرین لحظات زندگی خود را می‌گذراند. مخالفان «فاطمه خاتون» او را متهم کردند که علت بیماری «کوتان»، برادر «گیوک» که او نیز نامزد سلطنت بود، سحر و جادوی اوست و همین موضوع را بهانه کردند تا فاطمه خاتون را از بین ببرند.

طوایف و قبایل کوچ نشین اعتقاد شدیدی به سحر و جادو داشتند و قوم مغول نیز از این قاعده مستثنی نبود. به زبان مغولی، سحر را قام می‌گفتند و معتقد بودند که قامان، شیاطین را مسخر می‌کنند و با ارواح ارتباط دارند. به همین سبب قوم مغول به این گروه اعتقاد داشتند و در شروع کارها با منجمان و قامان مشورت می‌کردند و به شدت از آنان می‌ترسیدند و به رغم احترام خاصی که به آنان

● فاطمه را پس از شکنجه‌های بی‌شمار در نمد پیچیدند و به دریا انداختند و دیگری را به مرگ تدریجی زیر الوار محکوم کردند و این شیوه کشتن، به زعم مغول، مایه اعتبار و سربلندی مقتول بود.

- ۱۴۴ و
 ۷- خواند میر، غیاث‌الدین بن همادالدین؛ تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر؛ با مقدمه همایی، تهران، خیام، ۱۳۳۳، جلد ۴، جلد سوم ص ۵۵
 ۸- دهخدا، علی‌اکبر؛ لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران، سازمان لغت‌نامه، ۱۳۲۵، ذیل فاطمه خاتون
 ۹- راکه ویلس، ایگوردو؛ سفیران پاپ به دربار خانان مغول، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۳، ص ۹۵
 ۱۰- رشیدالدین فضل‌الله؛ جامع‌التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران، اقبال، ۱۳۳۸، ش ۲، جلد اول ص ۵۶۴، جلد دوم ص ۲۴۸
 ۱۱- قویمی، فخری؛ کارنامه زنان مشهور ایران، تهران، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۵۲، ص ۷۵
 ۱۲- گروسه، رنه؛ امپراطوری صحرانوردان، ترجمه و تحشیه عبدالحسین میکده، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳، ص ۴۴۱
 ۱۳- مشیر سلیمی، علی‌اکبر؛ زنان سخنور، تهران، علمی، ۱۳۳۵، جلد ۳، جلد دوم ص ۱۷
 ۱۴- منهای سراج، عثمان بن محمد؛ طبقات ناصری، تصحیح ولیم ناسولیس و مولوی خادم حسین و مولوی عبدالحی، کلکته، اشیائیک سوسیتی، بنگاله، ۱۸۶۴ م، ص ۶۸۹
 ۱۵- میرخواند، محمدبن خاوند شاه؛ روضة‌الصفا فی سیرة الانبیاء والملوک والخلفاء، تهران، مرکزی، خیام، پیروز، ۱۳۳۹، جلد ۱۱، جلد پنجم ص ۱۶۸، ۱۶۹ و ۱۷۰

مملکت کوتاه شد و امتیازاتی که در دوره او به ایرانیان و مسلمانان اعطا شده بود لغو گردید و دوره خاصی از نفوذ ایرانیان پایان پذیرفت. البته در مآخذی او را به اشتباه «فاطمه خراسانی» تلقی کرده‌اند و به او اشعاری نسبت داده‌اند، در حالی که کتابهای تاریخی هیچ اشاره‌ای به این موضوع نکرده‌اند ■

منابع:

- ۱- اشپولر، برتولد؛ تاریخ مغول در ایران، سیاست، حکومت و فرهنگ دوره ایلخانان، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱، ص ۲۸۲
 ۲- اقبال، عباس؛ تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت، از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۱، ش، چاپ دوم، ص ۱۵۲
 ۳- بناکتی، داود بن محمد؛ تاریخ بناکتی: روضة‌اولی الالباب فی معرفة‌التواریخ و الانساب، به کوشش جعفر شعار، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸، ص ۳۹۱
 ۴- بیانی، شیرین؛ ایران در برخورد با مغول: از مرگ چنگیز تا آمدن هلاکو، تهران، طهوری، ۱۳۵۳، ش، ص ۳۲
 ۵- بیانی، شیرین؛ زن در ایران عصر مغول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹
 ۶- جوینی، عظاملک بن محمد؛ تاریخ جهانگشای، به اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، لیدن، ۱۳۲۹-۱۳۳۵، ق، ۳، جلد، جلد اول ص ۱۳۱ و ۲۰۰، جلد دوم ص ۱۳۱

افکنده شد و همسر و فرزندان او به اتهام وابستگی کشته شدند. «فاطمه خاتون» نیز در ظاهر به اتهام جادوگری، اما در واقع به سبب امتیازاتی که به ایرانیان داد دستگیر و شکنجه شد.

بنابه نوشته «علاءالدین عظاملک بن بهاءالدین محمد بن محمد جوینی» در تاریخ جهانگشای، فاطمه خاتون را «روزها و شبها برهنه، بسته و تشنه و گرسنه داشتند و انواع تکالیف و تشدید و تعنیف و تهدید تقدیم می‌کردند، تا عاقبت کار تصدیق اترای غماز هماز کرد و به تزویر او اعتراف آورد. منافذ علوی و سفلی او بردوختند و در نمدی پیچیده، در آب انداختند.

یکی را برآری و شاهی دهی پس آنکه به دریا به ماهی دهی و بدین ترتیب تمام وابستگان او را به شمشیر سپردند.»

در میان قبایل مغول اعتقاد بر این بود که خون بزرگان را نباید بر زمین ریخت. از چنین اعتقادات خرافی، که خون عصاره روح است و چون خون بزرگی بر زمین ریزد، آثار شومی به بار می‌آید، اعمال سفاکانه این قوم بی‌رحم سرچشمه می‌گرفت. بدین گونه فاطمه را پس از شکنجه‌های بی‌شمار، در نمد پیچیدند و به دریا انداختند و دیگری را زیر الوار، به مرگ تدریجی محکوم کردند و با این شیوه کشتن، پایگاه خاصی به آنان دادند که به زعم مغول، مایه اعتبار و سربلندی مقتول بود. بدین سان دست یکی از زنان ایرانی که با زیرکی در دستگاه مغولان نفوذ کرده بود و قصد قدرت بخشیدن به نژاد ایرانی را داشت از اداره امور

ماسک‌های صورت دینه



برای سلامتی، شادابی و زیبایی پوست صورت

کمک در درمان جوش‌های صورت



▲ فرم اشتراک

(در صورت امکان تایپ شود یا کاملاً خوانا نوشته شود)

شماره



نام:

نام خانوادگی:

سن:

تحصیلات:

تاریخ شروع اشتراک:

از شماره:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

▲ حق اشتراک برای یکسال (۱۲ شماره)

◇ ایران ۱۴۴۰۰ ریال

◇ امریکا، کانادا و خاور دور معادل ۳۰ دلار

◇ اروپا معادل ۵۰ مارک

◇ خاورمیانه معادل ۲۸ دلار

▲ شرایط اشتراک

۱- فرم اشتراک را پر کنید.

۲- حق اشتراک را به حساب جاری ۱۹۷۰ به نام مجله

زنان، بانک ملی ایران، شعبه سمیه (قابل پرداخت در شعبه

سراسر کشور)، واریز فرمایید.

اصل فیش بانکی و کارت فرم اشتراک (با کپی آن را) به

نشانی ما پست کنید تا در اسرع وقت ترتیب اشتراک شما داده

شود.

خوانندگان گرامی خارج از کشور، شما هم می توانید

حق اشتراک خود را به نشانی زیر واریز نمایید و اصل فیش

بانکی را همراه با فرم اشتراک کامل شده به نشانی ما بفرستید:

Saving A/C No: 5900

zanan Magazine

Bank Saderat Iran

Beirut Branch

Hamrae St.

Beirut, Lebanon

نشانی: تهران، صندوق پستی ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵، مجله زنان

تلفن: ۸۳۶۲۹۸ - ۸۳۹۱۵۱

فکس: ۸۸۳۹۶۷۴

گیاه دارویی بوعلی
مرکز گیاهان دارویی و عرقیات سنتی

«ترک سیگار، تریاک و هروئین»

داروی ضد چاقی و لاغری، کوچک نمودن شکم، رفع ریزش مو، ابرو موژه، شوره سر، موخوره، خارش سر، جوش سر، جوش و لک و چین و چروک صورت، کرم شفاف کننده صورت، کرم دور چشم، داروی رفع موهای زائد صورت، کپسول زیبایی اندام و عضله، داروی دل درد تنظیم عادت ماهانه بانوان، تقویت قلب و اعصاب و قوه با، سردرد، میگرن، رماتیسم، و آریس، سیائیک، داروی شب ادراری

بچه‌ها

گیاه دارویی بوعلی در خدمت بهداشت و سلامت جامعه در حد توان تمام نیازهای دارویی شما را با بهترین بازدهی و بدون عوارض جانبی در بسته‌بندیهای تمام اتوماتیک بهداشتی بر آورده می‌سازد

قم - صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۴۷۴
تلفن: ۲۵۹۳۰
۲۷۴۷۶

دومین دوره «زنان»
(شماره‌های ۱۰ تا ۱۵)
با جلد زرکوب منتشر شد.

علاقمندان می‌توانند برای هر یک از دوره‌های اول و دوم زنان (شماره‌های ۱ تا ۱۵) مبلغ ۱۳۰۰۰ ریال به حساب جاری شماره ۱۹۷۰ بانک ملی ایران شعبه سمیه به نام مجله «زنان» (قابل پرداخت در شعب بانک ملی در سراسر کشور) واریز و کپی رسید را همراه با آدرس دقیق و کدپستی خود، به آدرس تهران، صندوق پستی ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵ ارسال فرمایند.

هزینه ارسال با پست سفارشی بر عهده «زنان» است.



حضور و عشق زنان نسبت به این هنر ظریف و اصیل است. در میان پیش‌کسوتان، استاد فیاض و استاد انوشهر، مانند همیشه باعث افتخار و غرور شدند. از استاد انوشهر نقش برجسته‌ای از چهره‌ی یک زن را دیدیم که موهای آشفته‌اش در یال یک اسب (سمبل نجابت) گره خورده و گویی موهای زن و یال اسب درهم یکی و ادغام شده بود. هنرمند دیگری به نام میانچی نیز با سبکی جذاب، موضوع زن را دستمایه قرار داده بود.

صرف‌نظر از پاره‌ای کاستیها - مانند تکراری بودن موضوعات، محدود بودن اندازه آثار و درگیر بودن فرمهای سفالینه در همان قالبهای قلمی و سنتی - می‌توان ادعا کرد که آثار نمایشگاه، مضامینی بسیار تازه و خلاق با اجرایی تکنیکی و خوب

و فرمهای چشم‌نواز، تن‌کشیده بر دیوارها، محصول ذهن خلاق و دست توانای هنرمندان.

حتی قبل از این که به موزه وارد شویم، بلیت بخیریم و در فضای آزاد نمایشگاه رها شویم، در حدفاصل خیابان کارگر تا در ورودی موزه، نمای سنگی عظیم و زیبایی را می‌بینیم که از سالیان پیش در همین جا به چشم می‌خورد: نمای اللهاکبر. شاید بسیاری از بازدیدکنندگان دایمی و پروپا قرص موزه هنرهای معاصر نیز ندانند که این نما، با آن ابعاد خیره‌کننده و ظرافت در اجرا، کار هنرمند توانا، معصومه بروجنی است.

نمایشگاه از ۱۹ اردیبهشت تا ۲۰ مرداد برقرار بود و آثار ۴۳ سفالگر زن از میان ۹۴ هنرمند به نمایش گذاشته شده‌بود که نشانگر

بمدان‌ظهر پنجشنبه

سیزدهم مرداد، مراسم اهدای جوایز به برگزیدگان چهارمین نمایشگاه دو سالانه سفال با حضور هنرمندان و علاقه‌مندان این رشته برگزار شد. حضور چشمگیر زنان هنرمند در نمایشگاه (۴۳ هنرمند زن از کل ۹۴ شرکت‌کننده) در آرای داوران نیز انعکاس یافت و از پنج جایزه اصلی نمایشگاه، سه جایزه به زنان سفالگر تعلق گرفت: شکیب بابایی، نوشین هادی‌نژاد و نغمه بهار. هیأت داوران همچنین با تقدیر از سفالگران نایبنا، لوح سپاسی به مریی آنان، مهوش سپهر، اهدا کرد. ■

به موزه هنرهای معاصر که با می‌گذاری، هوا، هوای دیگر و دنیا، دنیای دیگری است. طوفانی از رنگ

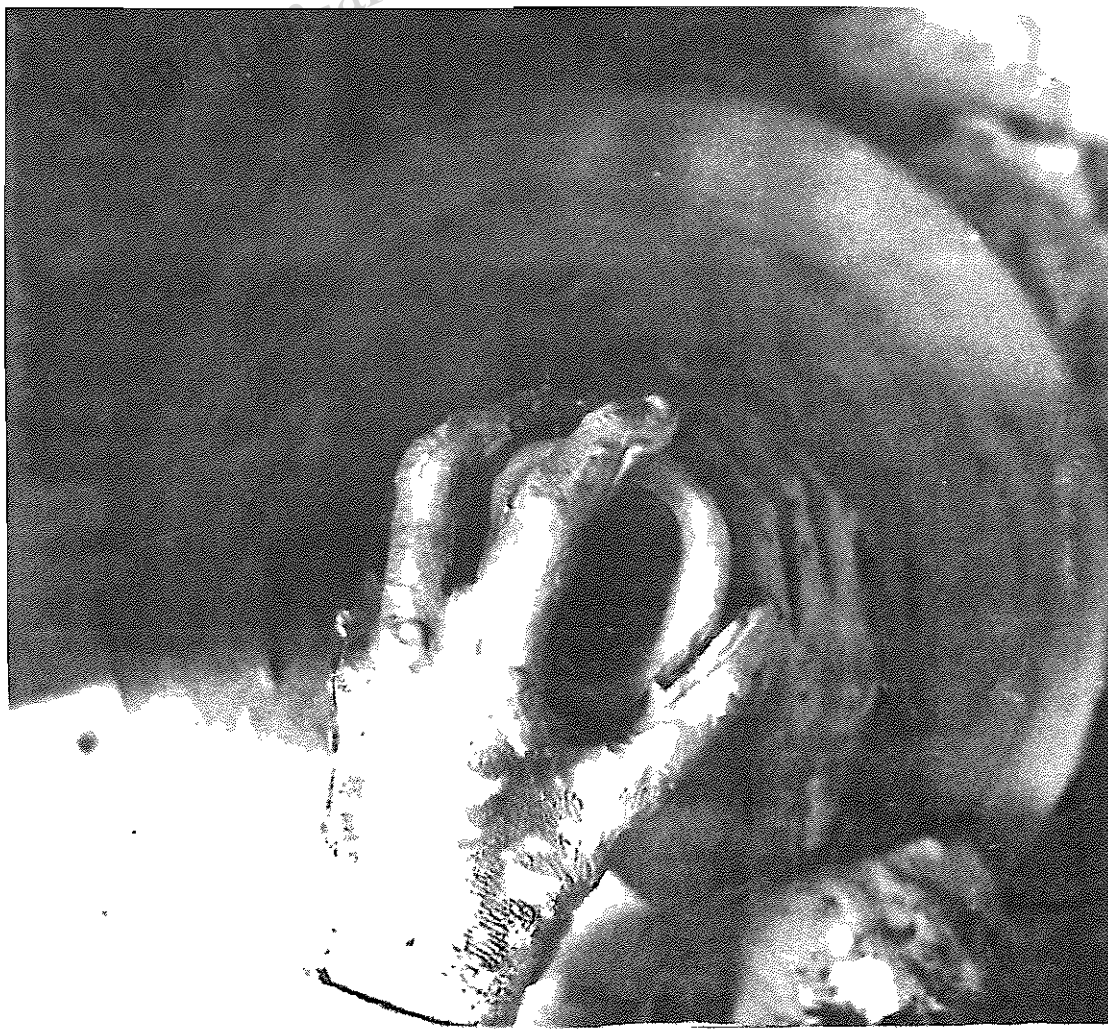
داشت. تنها موجب آزار تماشاگر علاقه‌مند این بود که هیچ یک از آثار سفال «عنوان» نداشت! سفالینه‌هایی که با فکر و انگیزه مشخص هنرمند تبلور یافته و به شکل رسیده بود، شاید به دلیل شرایط خاص پذیرش موزه، بدون عنوان و تنها با ذکر نام هنرمند و با توضیحاتی ناکافی دیده می‌شد. بی‌تردید نام و عنوان هر اثر، کلید راهبایی و رازگشایی دنیای درونی هنرمند است. به هر حال نمایشگاه با تمام نقاط ضعف کم‌رنگ و نقاط قوت با ارزش، حداقل توانست آثار سفالگران داوطلب سراسر ایران را جمع‌آوری کند و به نمایش بگذارد. مشتاق گفتگو و آشنایی با تعدادی از زنان سفالگر بودیم که با همکاری صمیمانه مسئولان موزه هنرهای معاصر، این امکان فراهم شد.

● مریم سالور: نگران و امیدوار
مریم سالور، متولد ۱۳۲۳، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در ایران گذرانده و برای ادامه تحصیل به انگلستان و فرانسه رفته‌است. در مدرسه استاد ساوینی، سفال و سرامیک را آموخته و از سال ۱۳۶۵ که به ایران بازگشته، تا کنون در زمینه سفال فعالیت جدی دارد. پیش از این پنج نمایشگاه انفرادی داشته و در دو نمایشگاه گروهی شرکت کرده است. سالور که در زمینه لعاب و سرامیک هنرمندی تواناست، ویژگی آثار خود را «جستجو و حرکت» عنوان می‌کند. او می‌گوید: «ذهن و روان و جان یک هنرمند از محیط اطراف او شکل می‌گیرد و مسلماً مضمون و فرم در کارهای من متأثر از یافته‌ها، دیده‌ها و خواننده‌های من است.» خانم

سفال، بیان ناگفته‌ها

آزاده خاکزاد

عکس: کوروش شبگرد





است که زنان دوست ندارند در زمینه هنر نادیده گرفته شوند و سفال بر خلاف بقیه هنرها، خیلی زود به نتیجه

بود.»
- دلیل این حضور عینی را در چه میدانی؟
- خودم با وجودی که قبل از آشنایی با سفال، در کنار کارخانه کارهای هنری فیگری می‌کردم، از شستن، اطو زدن، خرید کردن و غذا پختن و... خسته شده بودم! می‌دانید این کارها تمامی ندارد، پس بهتر است با توجه به هنر، خود را از روزمرگی نجات دهیم. نمی‌دانید پس از برخورد و آشنایی با سفال و آقای فیاض، استاد سفال در مجتمع هنر، چقدر روحیه‌ام تغییر کرده‌است.»
- زنان در خیلی از زمینه‌ها مثلاً نقاشی فعال و پیگیر شده‌اند، اما سفال بیشتر زنان را به خود جذب

و در نوجوانی همراه خانواده‌اش به ایران بازگشته و در آبادان مشغول تحصیل شده‌است و از آن زمان تا کنون در ایران زندگی می‌کند. او خط فارسی بسیار زیبا و پخته‌ای دارد و ساهاست خطاطی و نقاشی می‌کند. خودش می‌گوید: «پیش از آشنایی با هنر سفالگری، خطاطی و نقاشی می‌کردم و معتقدم نقاشی، مجسمه‌سازی و سفالگری مخلوطی از یکدیگرند. اگر بخواهیم در ساختن سفالینه‌ای به شناخت و تسلط برسیم، باید با نقاشی و حجم‌سازی آشنا باشیم.» نظرش را در مورد حضور چشمگیر زنان می‌پرسم، می‌گوید: «زنان در این نمایشگاه عالی عمل کردند. در حالی که سوابق تقویمی و

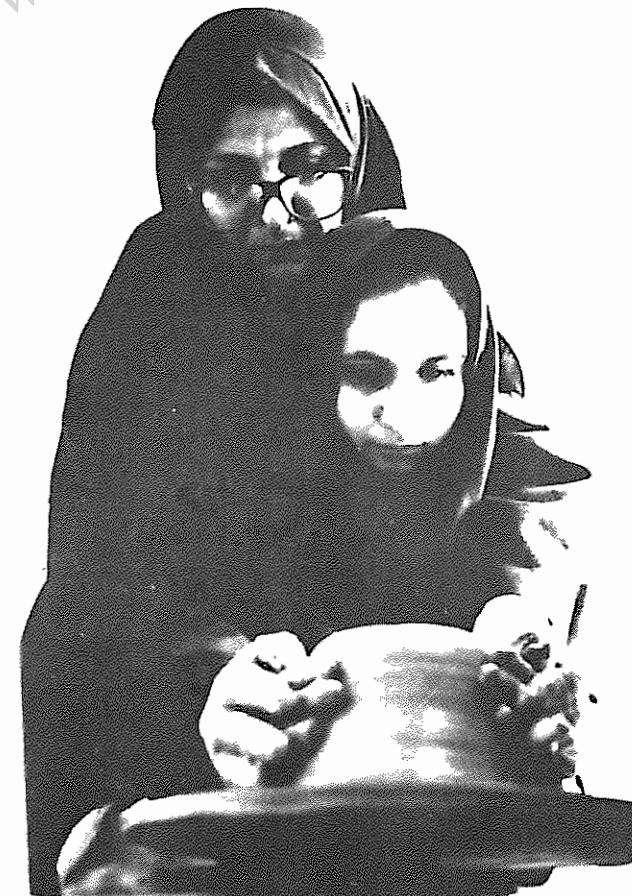
سالور که سابقه کار با کودکان کند ذهن را دارد می‌گوید: «سفالگری به آنان کمک فوق‌العاده‌ای می‌کند. روش تداعی آزاد که در روان‌شناسی مرسوم است، مدت‌هاست که در کشورهای پیشرفته در مورد عقب ماندگان یا بیماران روحی با کمک سفال اعمال می‌شود. در این روش افراد از طریق موسیقی یا سفال می‌توانند هر آنچه را که می‌خواهند ابراز کنند و این در واقع تخلیه شدن هنری - روانی است.»
سالور در مورد مشکلات زنان سفالگر می‌گوید: «مشکلات حرفه‌ای در حال حاضر در مورد مرد و زن یکسان است. نداشتن ابزار کافی، مواد اولیه مرغوب و به

● **مریم سالور: «مشکل حاضر یک زن سفالگر ایرانی شاید خلقی یا هویت‌بخشی به احساسات و عواطف زنانه خود در سفالگری است که هنوز در جامعه ما جا نیفتاده است.»**
● **مهوش سپهر: «وقتی پیشنهاد سفالگری نابینایان را با مسئولان در میان گذاشتم، تصور اینکه دختر نابینا پشت چرخ سفال بنشیند، خیال‌پردازی بیمارگونه ذهن رویایی من به نظر می‌آمد.»**

می‌رسد و به آدم جواب می‌دهد. خاصیتی در خود گل هست که باید تجربه‌اش کنی تا منظورم را بفهمی. پس از آشنایی با سفال، حتی یک روز نشله که به گل دست زنم! مریم موقر درباره مشکلات و سفالگری نیز حرفهای فراوانی دارد: «باید امکانات سفالگری را بیشتر کنند. در حال حاضر لعاب در انحصار یک عده معدود است، در حالی که خیلیها مشتاق یاد گرفتن هستند. باید کتاب چاپ کنند، کارگاههایی برای یاد دادن قالب، ریخته‌گری، شناخت و تهیه مواد، فلز و جوش کاری و کار با چوب و غیره فراهم کنند. دانشگاهها برای افراد علاقه‌مند دوره‌های کوتاه مدت یا مکاتباتی بگذارند. ما می‌توانیم چنین امکاناتی داشته باشیم.
هنگامی که در موزه هنرهای معاصر به دیدار خانم موقر رفتم، با تعجب با غیبت یکی از کارهایش مواجه شدم. پس از پرس و جو معلوم شد که اثر مزبور از طرف موزه به عنوان اثری خوب و برگزیده برای عکسبرداری به آتلیه منتقل شده‌است.
● **هایده صیرفی: دل‌بسته اسطوره‌ها**

تاریخی زنان در زمینه سفال خیلی از مردان کمتر است اما در این نمایشگاه حضورشان گونه‌ای ابراز وجود هنری

خصوص کم بودن و در دسترس نبودن زمینه‌های مطالعه و عدم شناخت سفالگران ایرانی از هنر و تکنولوژی سفالگری امروز در جهان. اما مشکل حاضر یک زن سفالگر ایرانی، شاید خلقی یا هویت‌بخشی به احساسات و عواطف زنانه خود در سفالگری است که هنوز در جامعه ما جا نیفتاده است.
وی درباره نمایشگاه برگزار شده در موزه هنرهای معاصر می‌گوید: «روی هم رفته کارها پخته‌تر از سالهای گذشته بود. شرکت هنرمندان شهرستانی، این نمایشگاه را از انحصار تهرانیها درآورده بود و شرکت مؤثر خانمها قابل تحسین بود. فقط امیدوارم مراکز بیشتری برای آموزش این هنر جادویی ایجاد شود. من نمایشگاهی در گالری کلاسیک اصفهان داشتم که برپایی و استقبال مردم از آن، از بهترین خاطرات زندگی من است.»
● **مریم موقر: پرندگان، عشق و...**
مریم موقر در سال ۱۳۳۰ از پدری ایرانی و مادری آمریکایی در ایالت یوتای آمریکا متولد شده‌است. دوران کودکی را در آمریکا گذرانده



● دختران نابینا قدرت فکری خارق‌العاده‌ای دارند و در سفالگری اعجاب‌انگیزند.



احساس می‌کنم که در سفالگری رابطه‌ای دو جانبه هست و همین امر سفال را برای من لذت‌بخش کرده است. صرفی در مورد مشکلات کار می‌گوید: «بیشتر گرانی ابزار کار آزار دهنده است. مثلاً چرخ برقی، قبل از عید ۳۵ هزار تومان قیمت داشت و الان در حدود ۵۰ تا ۷۰ هزار تومان است. تازه این چرخ ساخت ایران است. برای لعاب دادن کارها باید برویم اطراف صالح‌آباد و شاه‌عبدالعظیم که کوره‌های مخصوص دارند، که البته طی این مسیر کار مشکلی است، به خصوص برای خانمها.»

● دختران نابینا: دیدن یا چشم جان سالن شماره ۱۰ موزه، به سفالهای دختران نابینا اختصاص داشت و چه دنیای غریبی ... بر خلاف بقیه آثار که لعابهایی پر نقش و نگار و رنگین یا سفالهایی صیقلی و پرداخت شده بودند، در کارهای بعضی از نابینایان، حتی رد و نشان انگشت برجای مانده بود. در هنر آنان گونه‌ای تفاوت عینی و حسی موج می‌زند که این تفاوت به طور حتم مربوط به دنیای ناهمگون درونی آنان نسبت به ماست. آثار آنان توضیح دادنی نیست، حس کردنی

هایده صیرفی متولد ۱۳۴۱، لیسانس مترجمی زبان فرانسه و فوق‌لیسانس فرهنگ و زبانهای باستانی، سابقه‌ای شش ساله در سفالگری دارد. خودش می‌گوید: بیشتر کارهایم دستی است و کمتر با چرخ کار می‌کنم. ترجیح می‌دهم آثارم فرم مجسمه‌سازی داشته‌باشد.

آیا رشته تحصیلتان روی فرم کارهایتان تأثیری داشته‌است؟
- در تمام کارهایم از رشته‌ام که بسیار به آن علاقه‌مندم، الهام می‌گیرم. در این نمایشگاه کارهایی دیدم که تعلق خاطر هنرمندان را به سبکهای قلبی نشان می‌دهد. زمانی، در اولین اجتماعات بشری، در محل زندگی مادها در تپه‌های سیلک کاشان اولین نمونه‌های سفال پخته پیدا شده و این نشانه قلعت این هنر دیرینه در ایران است، اما تکرار فرم بز و چهارپایه‌هایی که ساخته دست هنرمندان چند هزار سال پیش بود، دیگر برای امروز قابل توجه نیست و هنرمند سفالگر باید حتماً با زمان پیش برود. البته می‌توانیم از سبکها، آیینها و تاریخ گذشته خط بگیریم، به شرطی که قادر باشیم حرفهایمان را به نوعی با دنیای امروز پیوند دهیم.
- از سفالگری چه خاطره‌ای دارید؟

- یک اصطلاح بین ما هست که می‌گوییم: «گیل با آدم حرف می‌زند». با چرخ که کار می‌کنیم، گاهی قلاز می‌کشیم (گیل را می‌کشیم)، در سکوت، اگر خیلی دقت کنی، قلاز صدایی به خصوص می‌دهد. در این لحظات که نادر هم هست، انگار خاک، مرده‌های هزار ساله است که با تو به سخن نشسته.

به اندازه این دوستم حسن لامسه‌ام را تقویت کنم ولی مطمئنم که با دقت و تمرکز حواس می‌شود این کار را کرد. زهره از بی‌توجهی مسئولان گله‌مند است: «به مناسبت هفته بهزیستی نمایشگاهی از هنرهای دستی معلولان در پارک دانشجو برپا شد، کارهای ناشنویان و معلولان دیگر آنجا بود، اما هیچ‌کس ما را خبر نکرد! چرا به ما توجه نمی‌کنند؟»

پرستو ولدخانی، سفالگر نابینای ۱۴ ساله، می‌گوید: «از آبان ۷۲ سفالگری را شروع کردم. اگر موفق بودم اول به دلیل دلسوزی استاد مهربانم، خانم سپهر است و بعد تلاش و پشتکار خودم. با چرخ سفال هم کار کردم، اما کارهای دست‌ساز را بیشتر دوست دارم. دلم می‌خواهد این کار را ادامه دهم، البته نه اینکه حتماً استاد و مربی شوم، بیشتر آرزو می‌کنم هنرمند شوم. نقاشی هم می‌کنم، با وسایلهای شبیه سوزن که با فشار، اثرش روی کاغذ یا ورقه پلاستیکی می‌ماند. من از بزرگترها تقاضا می‌کنم به چشم آدمهای غیرعادی به ما نگاه نکنند و باور کنند که ما هم می‌توانیم مفید و مؤثر باشیم.» مادر پرستو گفت‌وگو را ادامه می‌دهد: «پرستو تمام کارهای شخصی‌اش را به تنهایی انجام می‌دهد و در آشپزی و جمع‌وجور کردن خانه هم به من کمک می‌کند. کلاس سوم راهنمایی را تمام کرده و با معدل عالی در خرداد قبول شده اما دانش‌آموزان نابینا، فقط می‌توانند رشته علوم انسانی را انتخاب کنند! چرا باید آنان را غیرفعال و منزوی و در اداره‌ها فقط به عنوان تلفنچی استخدام کنند؟» مادر پرستو در مورد علت نابینایی دخترش می‌گوید: «او نابینا متولد شد و آن طور که پزشکان گفتند علتش ازدواجهای فامیلی ریشه‌دار میان اعضای خانواده ما و همین‌طور ازدواج خانوادگی خود من است.»

چگونه نابینا شدی؟
- سه ساله بودم که نابینا شدم و علتش رعایت نکردن اصول بهداشتی در زمان حاملگی مادرم بود. در محل زندگی مادرم حیواناتی بودند که باعث شد من در دوران جنینی آلوده شوم و بیماری پس از تولد من و در سه سالگی ضربه‌اش را زد. از زهره می‌پرسم از آفتاب و کوه و رنگها چه تصویری دارد، می‌گوید:

چون در سه سالگی دنیای اطراف را می‌دیدم، بعضی از رنگها را کمابیش به یاد دارم. مثلاً می‌دانم که برگ درختها سبز است و سبز یعنی چه، یا کوه پایتخت بزرگ و پهن است و هر چه به طرف قله می‌رود، نازکتر می‌شود. نوک قله هم تیز است و همیشه پوشیده از برف. در مورد خیلی از رنگها تصور روشن و واضحی ندارم ولی دوست نابینایی دارم که به اشیاء دست می‌زند و رنگ آنها را تشخیص می‌دهد.

حیرت‌زده می‌پرسم: «مگر این امکان‌پذیر است؟»
- بله، اما من هنوز نتوانسته‌ام



● یک امریکایی هنگام بازدید از موزه گفت: «در امریکا به رغم داشتن تکنولوژی مجهز کمک آموزشی برای نابینایان هنوز چنین پدیده‌ای ظهور نکرده است.»



کنیم! دختر و پسر و دیگر دوستانم که معلم و مربی‌اند، به خواهش من بر سر کلاسها آمدند و پس از یک هفته، اساتید مجرب را به همکاری دعوت کردم. آنها هم پس از دیدن آن وضعیت بدون عقد قرار داد همکاریشان را صمیمانه با من آغاز کردند.

در چهره خانم سپهر آثاری از خستگی نمی‌بینم. پشتکار و اراده‌اش ستودنی است. درباره بازتاب نمایش آثار سفالگری دختران نابینا در موزه می‌پرسم:

– استقبال تماشاگران فوق‌العاده بوده سه دفتر بزرگ پر شده از یادداشتهای تحسین‌آمیز مردم. یک امریکایی هنگام بازدید از موزه به من گفت در امریکا به رغم تکنولوژی و امکانات مجهز کمک‌آموزشی نابینایان و اهمیت زیادی که برای آنان قائلمد، هنوز چنین پدیده‌ای ظهور نکرده‌است. بسیاری از تماشاگران و مردم معمولی نیز در مقابل کارهای نابینایان بهت‌زده شدند. چند روز تعدادی از نابینایان را به موزه بردم و از آنان خواستم که در مقابل چشمان تماشاگران شروع به کار کنند. کار بچه‌ها عالی و موفقیت‌آمیز بود. آنها سبدهای میوه، برگها و خیلی از اشکال دیگر را در همان دقایق ساختند و اینکه می‌بینید کارهای سفال این بچه‌ها هنوز در کوره پخته نشده به همین دلیل است. بسیاری از کارها فی‌البداهه بود. اما کار نابینایان هر چه هست برای همه، حتی سفالگران خیره، غافلگیر کننده است. – از خاطره‌های کارتان با کودکان نابینا برایمان بگویید.

– روزی در موزه از دختر نابینایی خواستم برایم مجسمه فیل را بسازد. نمی‌دانم آن مجسمه را دیدید یا نه؟ دخترک در حالی که مردم دورش حلقه زده بودند، فقط بر اساس شنیده‌هایش شروع به کار کرد.

گذشت. زمانی که پیشهاد سفالگری نابینایان را با مسولان در میان گذاشتم، تصور این که دختر نابینا پشت چرخ سفال نشینند، برایشان چیزی در حد خیالپردازی بیمارگونه ذهن رویایی من بود. – چگونه کلاسها را دایر کردید؟

– پس از این که مدت‌ها روی طرح اصرار و پافشای کردم، به مدیر عامل فرهنگسرای امیرکبیر معرفی شدم و ایشان در نهایت خلوص، هر آنچه از دستشان برمی‌آمد برای پیشبرد این نیت خیر در اختیارم گذاشتند. در آن زمان فرهنگسرای امیرکبیر، محل زندگی امیرکبیر، چیزی بیش از یک خرابه متروک نبود. البته وقتی من کارم را شروع کردم از تعدادی هنرآموز که بنا بودند، ثبت‌نام به عمل آمده‌بود. معلوم نبود که این بچه‌ها قرار است سر کدام کلاس بنشینند، زیرا به جز چند اتاق و فضاهایی که بیش از چند دهه به صورت ویرانه‌هایی فراموش شده درآمده بود، جای دیگری نداشتیم. معلم و استادی هم در کار نبود. با همکاری مدیر عامل فرهنگسرا در حالی که شش روز بیشتر به شروع کلاسها نمانده بود، تعدادی کارگر افغانی را به کار گرفتم و خودم و خانواده‌ام پا به پای آنها، زباله‌ها را بیرون بردیم، کارهای ساختمانی را انجام دادیم و نظافت کردیم. حوض بزرگ آنجا شاید سی – چهل سال بود که تخلیه نشده بود. از بوی تعفن و لجنهای کهنه حوض نمی‌گویم، فقط همین را می‌گویم که از حوض، دهها کیلو زالو بیرون کشیدیم که با بقیه زباله‌ها در محلی دور از اینجا دفن کردیم. شاید باورتان نشود اما کارهای بنایی و نظافت اینجا، ساعت پنج‌ونیم صبح روز افتتاح تمام شد. به دلیل انجام آن همه کارهای عقب‌مانده حتی هنوز فرصت نکرده بودیم معلم و مربی پیدا

من به محض هر بیماری کوچکی، فوراً تب می‌کنم.»

می‌گویم: «چقدر پیگیر معالجه شدی؟»

– همان موقع چند بار با مادرم رفتم دکتر. آخر این‌جور کارها احتیاج به وضع مالی مناسب دارد و پدرم با ذکر رفتن من مخالفت کرد. خوب او باید خانواده‌ای هفت نقری را اداره کند.

در مورد سفال از او می‌پرسم می‌گوید: «خانم سپهر خیلی مهربان است و با حوصله به ما سفالگری یاد داده‌است. من از وقتی با سفالگری آشنا شده‌ام خیلی روحیه‌ام بهتر شده است.»

با مربی خوب سفال دختران نابینا، مهوش سپهر نشستی دوستانه داشتیم. وی در مورد آشنایی‌اش با سفالگری می‌گوید: «نزد آقایان فیاض و ذؤلو سفالگری را آموختم. سپس در وزارت ارشاد، دوره سفال و سرامیک را با درجه عالی به پایان رساندم و الان دانشجوی رشته مجسمه‌سازی هستم.»

– سمت شما چیست؟
– من مدیر داخلی و معلم مجتمع دخترانه نابینایان و مدیر اجرایی فرهنگسرای امیرکبیر هستم.

– شما اولین کسی هستید که هنر سفالگری را به میان نابینایان برده‌اید. چرا تصمیم گرفتید به نابینایان آموزش سفالگری بدهید؟

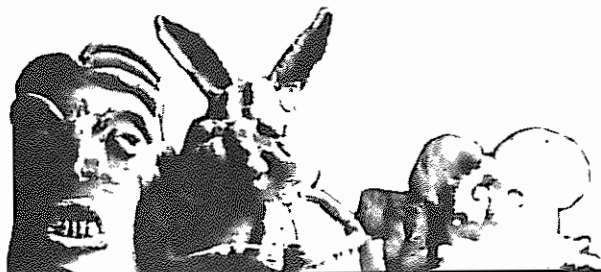
کودکان نابینا را باید جدی گرفت تا استعدادهای خیره‌کننده‌شان را بروز دهند. برای هدایت کردنشان، کافی است درکشان کنیم و از ایجاد روابط محکم و غنی عاطفی با آنان غافل نشویم. محبت صمیمانه را خوب درک می‌کنند و اگر در لحن کلام یا رنگ نگاهت – رنگی که آنها خوب می‌بینند – ترحمی هر چند گذرا نهفته باشد، از ذهن تیز و خلاقشان دور نمی‌ماند. همیشه فکر می‌کردم وقتی بچه‌های عادی این قدر مشتاقانه با سفال کار می‌کنند، چرا بچه‌های نابینا مشتاق نباشند؟ حداقل باید امکاناتی برای بروز استعدادهایشان در اختیارشان

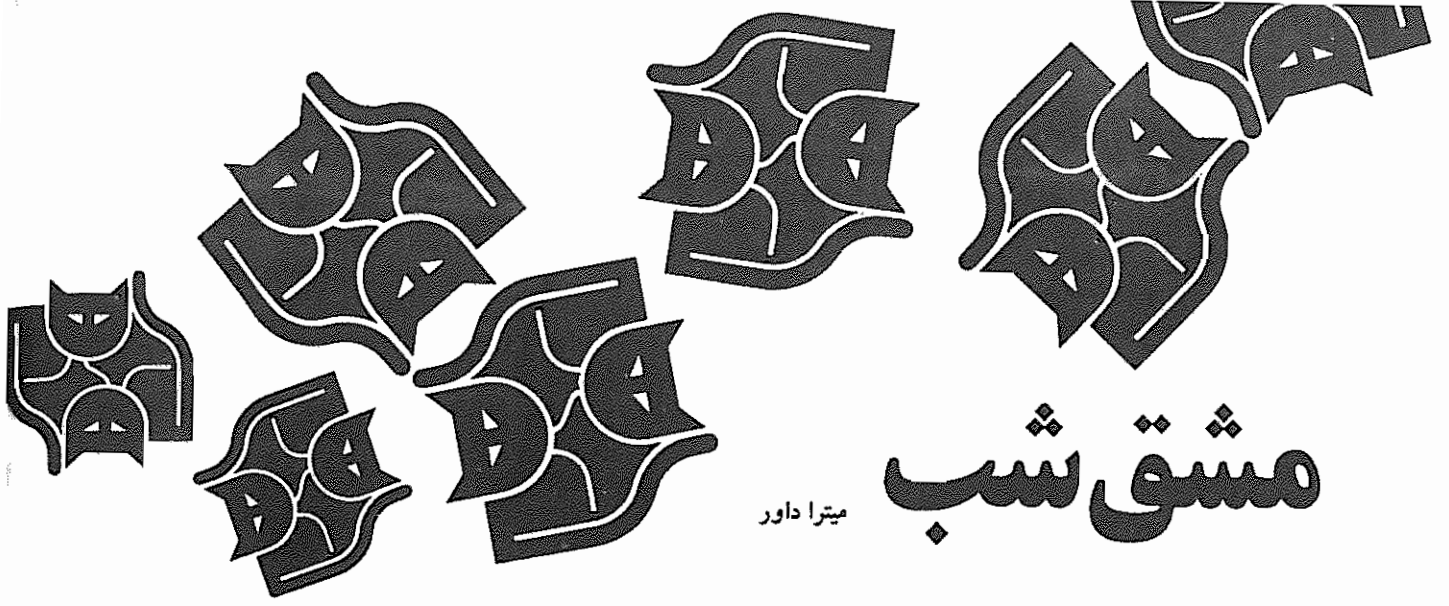
می‌دانست که مثلاً فیل، در کنار خرطومش عاج قوسی شکل دارد. در نهایت پای فیل را به شکل پای آدم ساخت، چون تصور او از فیل، هیچ ما به ازای عینی نداشت. به این ترتیب نابینایان موضوعات دور از دسترس را عینیت می‌بخشند. روزی به نابینایان کوچک گفتم تصور خودتان را از پدر با سفال بسازید. در کمال تعجب دیدم کودکی که پدرش شهید شده، آدمکی را به صورت خوابیده نشان من داد؛ آدمکی که دست و پا و بقیه اندامهایش قطعه‌قطعه در کنار هم قرار گرفته بود و زیباتر از آن نمی‌شد این احساس را مجسم کرد. بچه‌های نابینا قدرت فکری خارق‌العاده‌ای دارند و در سفالگری اعجاب‌انگیزند.

– خانم سپهر، کدام ارگان، مسئول کمک به نابینایان است؟
– آموزش و پرورش کودکان

استثنایی، بهزیستی، شهرداریها و وزارت فرهنگ و ارشاد، اما متأسفانه تا به حال هیچ کمک‌کی به ما نشده‌است. خوشبختانه پس از برپایی نمایشگاه سفال، کمکهای انسانی داوطلبانه‌ای از افراد خیر داشته‌ایم. ما در حال حاضر مشکلات فراوانی برای ادامه کار در فرهنگسرای امیرکبیر داریم و واقعاً نمی‌دانم سرنوشت کلاسهای سفالگری نابینایان چه می‌شود. البته قول تأسیس یک مجتمع فرهنگی – هنری را برای کودکان استثنایی به من داده‌اند و منتظرم ببینم وعده‌شان کی عملی می‌شود.

– به هر حال ما هم امیدواریم که بتوانید کارتان را با نابینایان ادامه دهید و دست از پیگیری و تلاش برندارید. ■





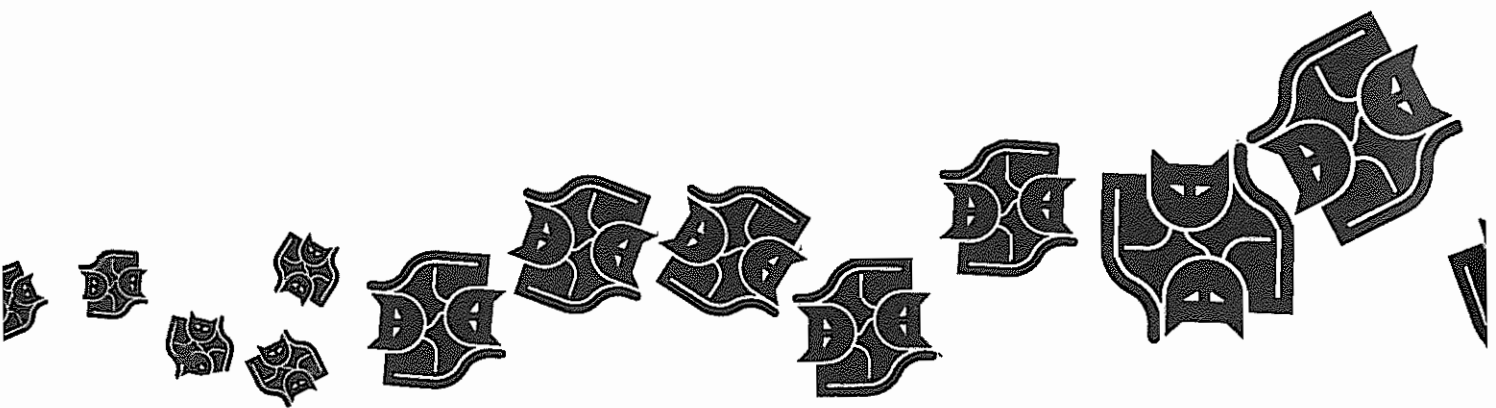
میترا داور

مشق شب

مصطفی گفت: «دربارہ چیه؟»
 - یک روز پاییز.
 - بنویس برگہا می ریزند و بچہا برگہا را می گذارند لای کتابشان.
 - کنار پرہا؟
 - آره. تو چند تا پر داری؟
 - سه تا.
 - رویشان نمک ریختی؟
 - نه.
 - رویشان نمک بریزی، بچہ دار می شوند..
 - چه خوب. فردا به لیلا می گویم.
 مصطفی تندتند می نوشت: «مادر، دکتر نگفت منیژہ استراحت کند؟»
 - نه.
 منیژہ گفت: «مدرسه را دوست دارم. می خواهم انشا بخوانم.»
 مادر گفت: «درس نمی خوانی کہ.»
 - می خوانم. این قرصہا گیجم می کند.
 - اگر نخوری، چرند و پرند زیاد می گویی، نصف شب می روی تو
 حیاط، برگ جمع می کنی؛ تو مدرسه در و دیوار را نگاه می کنی.
 - دیوارہای کلاسمان خیلی کثیفند، فقط آمادگی کہ می رفتیم
 کلاسمان تمیز بود.
 مادر گفت: «بین مصطفی چه خوب می نویسد.»
 منیژہ خمیازہ کشید: «خوابم می آید.»
 مصطفی گفت: «صبر کن پدر بیاید.»
 مادر گفت: «نه برود بخوابد. قرصہا خوابش را زیاد می کند.»
 منیژہ گفت: «ساعت شش بیدارم می کنی مادر؟»
 - آره. برو بخواب.
 ساعت شش بیدار شد. هنوز خوابش می آمد، می دانست اثر
 قرصہاست. اوایل می ریختشان دور. بعدہا مادر خودش قرصہا را
 می داد. لباسش را پوشید. داشت خودش را جلوی آیینہ مرتب می کرد
 کہ مادر گفت: «منیژہ، بیا صبحانہ بخور.»
 - اشتہا ندارم.
 کیفش را برداشت و از خانہ رفت بیرون. گربہ سیاهی روی دیوار
 راہ می رفت. منیژہ قدمہایش را تند کرد. از دور آپارتمانہای تازه
 ساخته شدہ را می دید. می توانست رنگ تمام شیشہا را کہ نقش داشت

منیژہ گفت: «دوتا از این، دوتا حساب، دیکہ، انشا.» و
 گریہ کرد.
 مصطفی گفت: «بہ جای اینکہ مشقہا را بشمری و گریہ کنی،
 بنویس.»
 مادر گفت: «چہ ذلیل مردہ؟ بنویس دیگر.»
 منیژہ مادر را نگاه کرد. ابروہای سفیدش را نگاه کرد و جورابش
 را کہ سوراخہای ریز داشت.
 مصطفی گفت: «ولش کن مادر، مشقہایش زیاد است.»
 مادر گفت: «تو اگر مشقہایت را نوشتی، برای منیژہ ہم بنویس.»
 مصطفی گفت: «می ترسم معلمشان بفہمد.»
 منیژہ گفت: «نمی فہمد. آن روز کہ قاسم نوشته بود نفہمید.»
 مصطفی گفت: «بدہ بینم.»
 منیژہ بہ گربہ پشت پنجرہ نگاه کرد. گربہ زبانش را می کشید بہ تنش.
 بہ نظرش آمد کہ دہانش پر از مو شدہ و بدنش مورمور شد.
 مادر گفت: «منیژہ باز چہ شد؟»
 - هیچی مادر. گربہ.
 - فرصت را خوردی؟
 - نه.
 - الہی ذلیل بشوی. برای چہ پول دکتر دادم؟
 دیگر گربہ را نگاه نمی کرد. مصطفی را نگاه می کرد. بہ نظرش
 مصطفی گریہ می کرد و می گفت: «مشقہای منیژہ ہم مانده.»
 - آخر چرا قرصہا را نخوردی؟
 و دستش را جلو آورد کہ بزندش.
 مصطفی گفت: «ولش کن مادر.»
 منیژہ گفت: «قرصہا خوابم می کند. احساس سبکی می کنم.»
 مادر هیجانزده گفت: «بہتر. می دانی من چقدر سنگینم، تمام تنم
 سست است، خودم را بہ زور می کشم.»
 منیژہ گفت: «پس خودت بخور.»
 مادر گفت: «مگر من مریض دیوانہ؟»
 منیژہ گفت: «بدمزه است، برای چہ بخورم؟»
 «معلمت گفته حواست بہ در و دیوار است. ہمیشہ دنبال گربہہا
 می گردی.»
 منیژہ با نگرانی مصطفی را نگاه کرد: «انشا ہم دارم.»





ناظم گفت: «مگر صدای زنگ را نشنیدید؟»

لیلا گفت: «آب نخوردیم خانم.»

- زودتر. زودتر.

ناظم دور شد. هر دو آب خوردند. منیژه ساکت بود. لیلا آب

پاشید به صورت منیژه و خندید.

لیلا گفت: «بیا برویم. اگر خواستی عکس برایت می آورم.»

منیژه حرف نزد. هر دو به کلاس رفتند. بچه‌ها به سرعت در

جایشان می‌نشستند. منیژه میز دوم نشسته بود. پایش را تکان تکان

می‌داد. لیلا هم کنارش نشسته بود.

لیلا گفت: «انشا نوشتی؟»

- آره.

- می‌دانی امروز امتحان داریم؟

منیژه رنگ پریده به گوشه‌ای خیره شد.

- به چه نگاه می‌کنی؟

هیچی... باد پرده را می‌لرزاند.

- حالت خوب نیست؟

- چرا خوب است.

و همین‌طور پایش را تکان می‌داد. معلم وارد کلاس شد. لاغر

اندام و سفیدرو بود. همه بلند شدند. منیژه نشسته بود به پرده نگاه

می‌کرد، از پشت پرده، گریه سیاه پشمالویی سرک می‌کشید و نگاهش

می‌کرد.

- بفرمایید... بفرمایید.

معلم به سرعت به طرف میزش رفت: «قرار بود امروز امتحان

داشته باشیم. درسته؟»

بچه‌ها همه با هم گفتند: «نه... خیر.»

- نه بی‌نه. ورقه‌ها روی میز. چهار تا مسأله بیشتر نیست.

در کلاس همه پیچید. معلم با صدای بلند گفت: «وسطیها زیر

میز.»

منیژه گفت: «زیر میز گرم است. حال آدم به هم می‌خورد.»

- که می‌گوید زیر میز گرم است؟

همه ساکت شدند.

وسطیها رفتند زیر میز. منیژه زیر میز بود. این پا و آن پا می‌کرد.

عرق صورتش را با گوشه آستین پاک کرد. می‌نوشت و خط می‌کشید.

در ذهن بسپارد. به رنگها فکر کرد، به رنگ فیروزه‌ای شیشه‌ها. به آسمان نگاه کرد، آسمان هم فیروزه‌ای بود.

از پشت سرش صدای لیلا را می‌شنید: «منیژه، منیژه.»

منیژه برگشت، لیلا می‌دوید، کیفش را انداخته بود پشت سرش، گونه‌هایش گل انداخته بود.

منیژه گفت: «سلام.»

لیلا با ذوق و شوق گفت: «عکس آوردم.»

منیژه به درخت کنار خیابان نگاه کرد، برگهایش هنوز سبز بود و باد توی برگها می‌پیچید.

لیلا با عجله می‌رفت: «زودتر بیا.»

در مدرسه باز بود و بچه‌ها گروه گروه وارد مدرسه می‌شدند.

لیلا گفت: «برویم کنار آبخوری... عکسهای هندی آوردم.»

- بینم.

لیلا کتابش را درآورد و گفت: «توی کتابم گذاشتمشان.»

منیژه عکسها را نگاه کرد و گفت: «من لای کتابم، برگ می‌گذارم و

یا پر.»

- پر؟

- آره. مصطفی می‌گوید، اگر نمک روی پرها بریزیم، بچه‌دار

می‌شوند. برگ هم خیلی قشنگ است.

- عکس که بهتر است، به کسی نگو عکس آوردم، خوب؟

- به خانم؟

- نه به هیچ‌کس. به مصطفی هم نگو.

- مصطفی کاری ندارد.

- به مادرت هم نگو، به مادرم می‌گوید.

لیلا همین‌طور که می‌خندید ادامه داد: «مادرم فکر نمی‌کند من همه

چیز را می‌دانم.»

- من هم می‌دانم.

- نه. تو نمی‌دانی.

منیژه گفت: «چه را؟»

لیلا گفت: «خواهرم می‌گوید، دخترها باید خیلی مواظب خودشان

باشند وگرنه...»

منیژه پوست لبش را می‌کند.

لیلا اشاره کرد به ناظم: «دارد می‌آید.»



- لیلا... لیلا. اولی را بگو.

- نوشتم.

- دومی.

- می‌ترسم غلط باشد.

معلم به طرفشان آمد. منیژه از زیر میز سرش را بالا آورده بود،

چشمان معلم را نگاه می‌کرد.

معلم با تعجب پرسید: «چه شده؟»

منیژه همین‌طور نگاهش می‌کرد.

- اجازه، ما نمی‌دانستیم امتحان داریم.

- یواش، یواش یاد می‌گیری فراموش نکنی... خوب، بس است

دیگر. ورقه‌ها را جمع کنی.

همه‌هه اتاق را فرا گرفت. وسطیها آمدند بالا. منیژه قرمز شده بود.

لیلا گفت: «چطور بود؟»

منیژه جواب نداد. به آفتاب خیره شد. آفتاب به تیغه کوه می‌تابید.

معلم پا رو پا انداخته، ورقه صحیح می‌کرد. گاهی کنار سؤالاها چیزی

می‌نوشت، در آخر یک دایره بزرگ می‌کشید و نمره‌ای وسط آن

می‌نوشت. منیژه با دو انگشت نشانه و سبابه با چانه‌اش بازی می‌کرد و

پاهایش را تکان می‌داد.

- منیژه فضلی!

با دستپاچگی بلند شد. دخترش سر خورد و از روی میز افتاد: «بله

خانم؟»

- ریاضی که خراب کردی، بیا انشا بخوان ببینم.

- اجازه هست نخوانم.

- برای چه؟

- سرم درد می‌کند.

- مگر با سرت می‌خوانی؟

از نیمکت آمد بیرون. آرام و شمرده خواند: «پاییز زیباست، مثل

همه فصلها. برگهای زرد می‌ریزند و کتاب بچه‌ها پر از برگ می‌شود.

برگهای زرد و نارنجی کنار پره‌های سفید و صدای غرغر نمک لای

کتاب خوب است.

اولین شبهای پاییز زشت است، وقتی مشقها می‌ماند؛ شبهای بعد

بتر است، وقتی برادرها کمک می‌کنند. پاییز زیباست، مثل همه

فصلها.»

دختر را بست. معلم را نگاه کرد و میز را، ورقه ریاضی‌اش همان

رو بود، خط خورده و کثیف.

معلم گفت: «انشا هم که خوب نوشتی. چند بهت بدهم؟»

بچه‌ها همگی فریاد زدند: «بیست.»

منیژه خندید.

- یازده خوبه؟

- بله خانم.

- بیا ورقه ریاضیات را بگیر.

منیژه ایستاده بود.

- بیا.

- اجازه؟

- اجازه بی‌اجازه، پدر یا مادرت را می‌آوری. باید تکلیفت روشن

شود.

ورقه را گرفت و گریه کرد.

- به جای گریه درس بخوان.

صدای گریه منیژه بلندتر شد.

هنوز ننشسته بود که صدای زنگ، مدرسه را لرزاند..

لیلا گفت: «ولش کن منیژه، بیا با هم برویم.»

- نه. حوصله ندارم.

کیفش را انداخت پشتش و دور شد.

از کنار جوی آب رد می‌شد، میوه‌های گندیده پشت هم تو آب قل

می‌خوردند. یک کامیون پر از گوجه‌فرنگی از خیابان می‌گذشت.

ورقه‌ها را مچاله کرد، انداخت تو آب. مردم سیاهپوش را می‌دید که

می‌زدند بر سرشان. دختری هم غش کرده بود و تمام تنش خون بود.

چشمانش سیاهی می‌رفت. ورقه‌اش را دید که با آشغالها می‌رود.

یکی از ورقه‌ها، پشت سنگی گیر کرده بود. آستینش را بالا زد و ورقه

را انداخت وسط جوی. زنی از کنارش می‌گذشت. گفت: «بیا کنار.»

دستش را آورد بیرون. پوست گوجه‌فرنگی به دستش چسبیده بود.

زن را نگاه کرد، صورتش روغنی بود و دو نقطه سیاه در صورتش فرو

رفته بود.

زن با نگاه وحشتزده‌ای گریخت و به مردی که کنار خیابان ایستاده

بود، گفت: «آن دختر، آن دختر مثل دیوانه‌هاست.»

- کدام دختر؟

منیژه را نشان داد که کنار جوی آب می‌دوید.

دوباره ورقه‌اش پشت آشغالها گیر کرده بود. دستش را در جوی

برد. ورقه را گرفت، بازش کرد. ورقه انشا بود، خندید.

مرد گفت: «های دختر! ببینمت.»

منیژه نگاهش کرد.

- حالت بد است؟

- نه.

به لباس سیاه مرد نگاه کرد و به چشمانش. چشمانش خالی بود.

- بیا کوچولو.

منیژه با سرعت از لابه لای ماشینهایی که پشت چراغ قرمز ایستاده

بودند، عبور کرد.

- کجا می‌روی؟

ماشینها بوق می‌زدند و گاز می‌دادند. حلقه‌های سیاه دود در هوا

سوج می‌زد. مرد سیاهپوش بازویش را گرفت و با تنندی گفت:

«می‌روی زیر ماشین.»

مرد خندید. دنداننش سیاه و کج بود.

منیژه به طرف پیاده‌رو رفت. زن روغنی و مرد سیاهپوش دو طرفش

بودند. وحشتزده می‌گریخت و فریاد می‌زد: «مصطفی، مصطفی.»

مصطفی را دید، کیف به دست. لبخند هم روی لبش بود.

- اینجا چه کار می‌کنی منیژه؟

- هیچی. هیچی.

و خواست مرد سیاهپوش را نشان بدهد. هیچ کس نبود.

منیژه گفت: «شاید باور نکنی، ولی بودند.»

مصطفی خندید: «گره‌به؟»

- نه، مرد سیاهپوش.

- باور می‌کنم.

و دستش را گرفت ■





نویسندگان ما زنان ما

دکتر فرشته شاه‌حسینی

ریشه‌های واقعی و عمیق در ستمی دارد که بر زنان می‌رود، آیا بر عهده نویسندگان متعهد نیست که این موضوع را به گونه‌ای در آثارشان بازآفرینی کنند که خواننده بتواند نیاز به تغییر و تحولی ریشه‌ای در این زمینه را با گوشت و پوست و خون خود احساس نماید؟

و بالاخره، آخرین اشکال عمده نویسندگان ما در مورد بیان موقعیت زنان، تناقض‌گوییهای آنان درباره نقش و جایگاه زنان و روابط زن و مرد است. بسیاری از نویسندگانی که در آثارشان شرایط نامساعد زندگی زنان را منعکس کرده‌اند؛ در محافل، صحبتها و یا پاسخ به انتقادات، دچار تناقض‌گویی شده، گاه مدعی آنند که زنان باید از موقعیتی برابر با مردان برخوردار باشند و گاه از نابرابری زن و مرد، به صراحت دفاع می‌کنند. این ضد و نقیض‌گوییها را عموماً می‌توان در پاسخهای واکنشی آنان به برخی از منتقدان اکتشاف کرد، منتقدانی که کم‌رنگ یا منفعل بودن شخصیت‌های زن داستانهای آنان را زیر سؤال می‌برند. پاسخهای آنان گاه می‌تواند تا سر حد دفاع از ارزشهای مردسالارانه منسوخ و دادن شعارهای عامیانه ضد فمینیستی نیز پیش رود.

آیا نویسندگانی که موضع مترقی‌تر فداری از حقوق و امکانات برابر زن و مرد را اتخاذ کرده‌اند، از این امر آگاهند که بیانات و پیامهای ضد و نقیضشان، اگر در خوانندگان و دوستدارانشان اغتشاش فکری ایجاد نکند، نوعی عدم اعتماد در آنان پدید می‌آورد؟ به منظور روشن کردن این نکات، یک جلسه نقد ادبی را که در تاریخ ۳۰ اردیبهشت امسال، با حضور محمود دولت‌آبادی و درباره آخرین کتاب او، به نام روزگار سپری شده مردم سالخورده تشکیل شد، شاهد می‌آورم. در این جلسه که بیش از صد نفر شرکت‌کننده داشت، نظرات مثبت و منفی متعددی درباره اثر دو جلدی ایشان ابراز شد. در میان نظرات منفی، خانمی درباره «زنان رمان دولت‌آبادی» نظر خاصی ارائه داد که به طور خلاصه چنین بود:

«آنچه در همه حوادث اصلی و حاشیه‌ای رمان آقای دولت‌آبادی به چشم می‌خورد، روش و سیاستی است که نویسنده در باره زنان پیش گرفته است. از مجموعه دو جلد کتاب، یعنی کم و بیش هزار صفحه، چیزی حدود ۱۸۰ صفحه (نه صفحات کامل)، به توصیف زنان و یا توصیف حوادثی که زنان در آن نقشی اولیه دارند، اختصاص یافته

مبارزات زنان برای دستیابی به حقوق خود، نه تنها تحت تأثیر آثار زنان متفکر و پیشرو، که متأثر از مردان اندیشمند نیز هست. واقعیت آن است که زنان ما با دست‌یازیدن و چنگ زدن به قدرت کلام و بیان نمایندگان فکورتر جامعه بشری - چه زن و چه مرد - می‌توانند به بیان دردمندی سنتی و تاریخی خود بپردازند و امید به گشایش بندهای سختی داشته باشند که زندان ارزشهای اجتماعی جامعه مردسالار آنان را به آن بسته و زنجیر می‌کند، و بسیاری از نویسندگان ما هم با ترسیم زندگی زنان ایرانی و ستمهایی که در کل نظام اجتماعی بر آنان می‌رود، نشان داده‌اند که با نابرابریهای میان زن و مرد مخالفند. لیکن در این زمینه سه نکته عمده در کار اغلب آنان به چشم می‌خورد:

اول آنکه، نویسندگان ما عموماً زنان را به طور کلیشه‌ای و یک بعدی به تصویر می‌کشند. زن ستم‌کشیده داستانهای آنان که در تمام شرایط از لحاظ روانی به طور افراطی به مردی وابسته است؛ یا خودکشی می‌کند، یا نابود می‌شود و یا از کتک خوردن از شوهرش لذت می‌برد. این زنان به طور ذاتی و دایمی، از اول تا به آخر داستان، یا فقط ایثارگر، یا فقط دمنش و یا فقط توسری‌خور و منفعلند چرا که در دنیای درویشان هیچ گونه تغییر و تحولی به وجود نمی‌آید. این زنان، در شخصیتشان ابعاد متنوعی ندارند تا بتوانند برحسب شرایط مختلف، واکنشهای متفاوت نشان دهند.

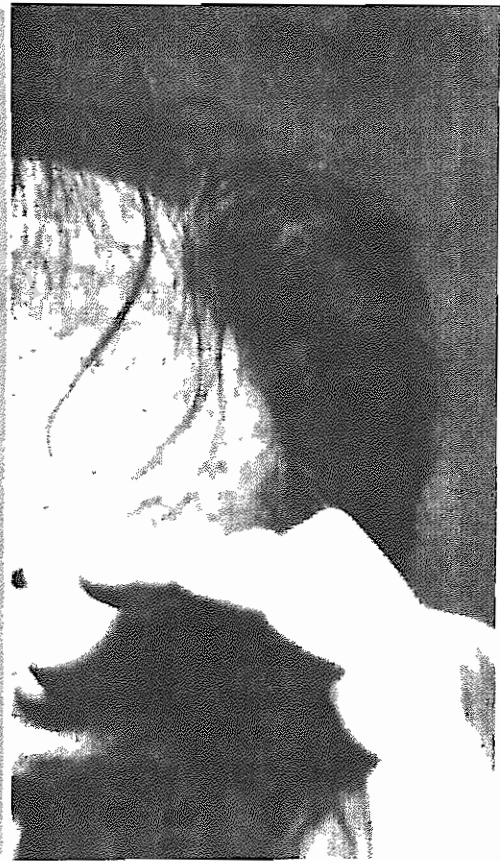
به جز استثناهایی معدود، واقعاً نمی‌توان گفت که نویسندگان ما در ترسیم سیمای واقعی زن ایرانی موفق بوده‌اند و از آنجا که این استثناها هم بیشتر زنان نویسنده را در برمی‌گیرد؛ به احتمال قوی موقعیت مورد بحث بدان خاطر پیش آمده است که مردان نویسنده ما، به دلیل جدایی زندگی اجتماعی زن و مرد و عدم شفافیت روابط خصوصی میان آنان، از شناخت تجربه‌های درونی زنان فرسنگها به دورند.

اشکال دوم آنست که نویسندگان ما، وضعیت زنان و نابرابری موجود را نه خلاقانه، که آینه‌وار بازتاب می‌کنند. روشن است که انعکاس صرف واقعیت عینی، تحولی در بینش خواننده ایجاد نمی‌کند. در اغلب داستانها، ما تأثیر محرومیت‌های زنان را در سرنوشت کودکان و مردان و عقب ماندگی جامعه نمی‌بینیم. هنگامی که معضلات عمومی،

است. جز بخش مربوط به «زن حاکم» در جلد اول، حادثه دیگری که زنی دامن زده باشد و در ساخت داستان بتوان آن را حادثه یا اتفاقی جدی تلقی کرد، دیده نمی‌شود. «عذرا» در وهله اول همیشه گریان است و دنباله‌رو اتفاقاتی است که رخ می‌دهد. «عمه خورشید» که تنها امتیازش تمیزی و خوشرویی است، آغازگر هیچ حادثه‌ای نیست. «مادر عبدوس» نقش ثانوی دارد، اگر سرو کله‌اش در قصه پیدا می‌شود، برای این است که کتک بخورد. دختران جوان، «لاله» و

● ادبیات مردسالارانه
از عوامل عمده فرهنگی
تداوم و تقویت نظام
پدرسالاری است که در
آن زندگی اجتماعی به
طور تصنعی به دو حیطه
عمومی و خصوصی،
مردانه و زنانه، اصلی و
ثانوی، فعال و منفعل،
عقلانی و عاطفی تقسیم
شده است.

● نویسندگان ما،
وضعیت زنان و
ناابرابری موجود را، نه
خلاقانه، که آینه‌وار
بازتاب می‌کنند.



«طلا»، نامشان و وصفشان تک و توک در کتاب می‌آید، اما مدخلیتی در طرحبندی رمان ندارند، به ویژه آنکه مستقل نیستند. کسی مثل «سامون»، اگر به یادشان می‌افتد؛ نه به سبب ویژگی خود آنان است، بلکه وجودشان برای اثبات مرد شدن سامون به کار گرفته می‌شود...

در این رمان با کلیشه‌هایی نیز روبه‌رو می‌شویم، از جمله: «کم‌کاری زنان» و «ناتوانیشان» (ج ۲، ص ۷۷) «خود خواهر نیمه نفر حساب می‌شود، اصلاً!» (ج ۲، ص ۲۵۱)، در تمجید از زنان که: «دخترش جسارت چهل مرد را دارد» (ج ۲، ص ۸۷)، یا اینکه «افسر بانو» تهدید می‌کند لباس مردانه خواهد پوشید تا انتقام بگیرد (گویی با لباس زنانه نمی‌شود انتقام گرفت!) (ج ۲، ص ۲۳۸)، یا

وصف «لاله و صنوبر»، مظهر پاکی در کتاب، که «انگار اولین و آخرین مادرهاست»، و یا سکوت مادر مرد پهلوان تا زمان آزادی پسرش، و یا ذکر مصیبت «خاله بیگم»، در جایی که از پدرش کتک می‌خورد تا دست از خط نوشتن بردارد. به عبارت دیگر، هر جا که قرار است سخنی از زنان باشد، باز با همان کلیشه‌های پیشین وفاداری، فداکاری، گریه مداوم و دل‌نگرانیهای همیشگی زنان که دست و پاگیر و بیانگر ضعفشان است، مواجه می‌شویم.»

خانم منقد اضافه کرد: «شاید بشود گفت نویسنده قصد دارد آنچه را واقعی می‌نماید بازآفرینی کند اما وی در ایده‌آلیزه کردن روابط مردان و شخصیت‌های مرد هیچ کم نمی‌آورد. «عبدوس» به هر صورت شریر است اما نفرت نمی‌آفریند. وی مظلوم است، قربانی شرایط است، ولی در عین حال همدردی خواننده را جلب می‌کند. ولی همین استعداد در جلب خواننده به سوی هیچ شخصیت زنی صورت نگرفته است. همه آنان به نحوی حذف‌شدنی هستند. البته این موضوع، تنها آقای دولت‌آبادی و رمان اخیر ایشان را در بر نمی‌گیرد؛ بی‌رنگ بودن زنان و روابط مربوط به آنان در ادبیات معاصر، بازتاب شریطی است که می‌خواهد زندگی اجتماعی را به دو شقه عمومی و خصوصی، (عمومی: بیرون از خانه، محل فعالیت مردان؛ خصوصی: داخل منزل، حوزه فعالیت زنان) تقسیم و جامعه بشری را از منفعت درهم‌آمیزی این دو حوزه بی‌بهره کند.»

آقای دولت‌آبادی در پاسخ این نقد اظهاراتی بیان داشت که با حفظ ترتیب، آنها را به چهار بخش تقسیم و نظر خود را در ادامه آن طرح می‌کنم:

۱ - «از لحاظ گذشته تاریخی ما، زن به طور تیپیک در مناسبات مقتضی بر زمین جایی دارد. اگر نویسنده‌ای دچار خبط شود و زنی پدید بیاورد که می‌تواند منشاء اثر و عمل تعیین‌کننده باشد، این ما را از شناخت دور می‌کند.»

در کتاب ما نیز مردمی هستیم، در گفتگوی امیرحسن چهل تن و فریدون فریاد با دولت‌آبادی، در بخش «... تا سلوچ»، چنین می‌خوانیم:

چهل تن: مرگان - نام زنی است که جای خالی سلوچ با او شروع می‌شود... این زن یک حضور مداوم دارد در سرتاسر داستان و شاید بشود گفت اصلترین محور داستان را هم اوست که تشکیل می‌دهد و این زن که عادیترین نمونه یک زن روستایی ما می‌تواند باشد، در جای خالی سلوچ خیلی عظیم و قدرتمند جلوه‌گر می‌شود، یک زن قدرتمند در مواجهه با حوادثی که در طول داستان برایش اتفاق می‌افتد... می‌خواستیم ببینیم که آیا واقعا... در فامیلی شما، در همسایگی شما، در زندگیتان به طور کلی، یک همچین زنی بوده؟ یا مطلقاً ساخته ذهن شما است...



مرد کارهای دشوار انجام می‌دهند، در امر دامداری، کشاورزی، نساجی و غیره... و در سهمی که از عذاب زندگی می‌برند و نیرویی که در مقاومت و سختکوشی در برابر این زندگی مصرف می‌کنند هم هیچ کم از مردها ندارند. کدام پسر ایرانی را شما می‌بینید که نسبت به مادرش، دین در رشد و پرورش خودش، بیش از آنچه که نسبت به پدرش دارد، نداشته باشد. در این مایه، کوشش خود به خودی من

دولت‌آبادی: حقیقت این است که من از دوران بچگی، از مادرم و گهگاه از پدرم و جابه‌جا - خیلی کمتر - از دیگران می‌شنیدم که زنی بوده است به نام مرگان. پدرم... معتقد بود مرگان به زهر میم، یعنی کشنده شکار؛ و در آغاز، این نام خاص که آمیخته با شخصیت آن زن بود، در ذهن کودکان من، اثری خاص به جا گذاشته بود. به خصوص که هر وقت مناسبتی در گفتگوها پیش می‌آمد در مورد امکانات و توانایی زن، مرگان جامعترین مثال بود. زنی که قهرمانانه زندگی را اداره کرده و از پس تمام دشواریها، به بهای رنج و فرسودگی برآمده و زندگی را به سامان رسانیده بود... نکته دیگری که دور از شنیده‌ها، و بیشتر از مشاهدات من بود، مهاجرت ناگهانی مردهای ناچار و لاعلاج بود، که زن و فرزندان خود را به امان خدا گذاشته و رفته بودند بی‌آنکه پشت سر خود را نگاه کنند، یا مجال نگرستن بیابند - چه بسا که مرده یا تباه شده بودند. پس در اطراف زندگی ما کم نبودند بیوه‌ها و فرزندان بی‌پدر و بی‌سرپرست روزگار می‌گذرانیدند و خانمان با مدیریت مادر، صد البته با جور و تحقیر، اداره می‌شد!

فریدون فریاد: ... و بعد آن چیزی که این اثر را مافوق همه چیزها قرار می‌دهد و به نظر من یک بعد جهانی بهش می‌دهد، این است که مبارزه انسان را در این جهان تصویر می‌کند.

دولت‌آبادی: آرزو مندم که این طور باشد...

فریدون فریاد: اساسیترین مسئله‌اش هم نان است... در جوامع امریکای لاتین، افریقا، آسیا و کشورهای دیگر می‌بینیم که انسان همه‌اش به دنبال این است که زنده بماند و برپا بماند. و حالا می‌بینیم زنی که در جامعه ما ضعیفتر خوانده می‌شود، تنها مانده، بدون پناه؛ و نمی‌دانم در فرهنگهای دیگر چقدر وجود مرد برای یک زن اهمیت دارد و تکیه‌گاه است. ولی برای یک زن ایرانی، به خصوص یک زن روستایی، در کنار مردش بودن، یعنی همه چیز. برای همین است که هدایت، مضمون یکی از بهترین داستانهایش را همین گم شدن یک مرد برای زن قرار داده که شما خوب از آن بهره گرفته‌اید و بسط و گسترش داده‌اید.

دولت‌آبادی: یکی از تکیه‌هایی که همیشه داشته‌ام، این بوده که بگویم زن در جامعه ما، اتفاقاً در همه دوره‌ها کار می‌کرده و شما اگر به لباس زنان زرتشتی به عنوان قدیمیترین زنان ایران توجه داشته باشید، می‌بینید که این لباس، لباس کار است... و لباسهای زنان ایران در ایلات و عشایر... هیچ گونه مانعی در امر کار و تولید نیست و هنوز به چشم می‌توانیم ببینیم که زنان ما در جاهای مختلف ایران پا به پای

● به جز استثناهایی

معدود، واقعاً نمی‌توان

گفت که نویسندگان ما

در ترسیم سیمای واقعی

زن ایرانی موفق بوده‌اند.

● موقعیت مورد بحث

بدان خاطر پیش

آمده‌است که مردان

نویسنده ما، به دلیل

جدایی زندگی

اجتماعی زن و مرد و

عدم شفافیت روابط

خصوصی میان آنان، از

شناخت تجربه‌های

درونی زنان فرسنگها به

دورند.

این بوده که شخصیت واقعی زن، به عنوان نیروی بسیار ارزنده به تجلی دربیاید در کارهایم... بازآفرینی مرگان همچون اعتراض من، و همچنین اعتراض مرگان به این زندگیست که به ستم بر او و بر امثال او روا داشته می‌شود و مقاومت و سختکوشی مرگان و تحمل و سماجت او در عین حال نفی این انگ ناتوان بودن است. مثل یک ماده ببر از زندگی دفاع می‌کند، آن را دگرگون می‌کند و حتی پا به پای دیگران وقتی که لازم بشود با فردایی مبهم رو در رو می‌شود، و به نظر من جز اینکه این رفتارها زیباتر از رفتارهای یک مرد است در قبال حوادث، هیچ تفاوتی نسبت



به هم ندارد. پس در نظر من، زن نیمی از اندام جامعه است و من دلم می‌خواهد این نیمه بسیار بارور و ارزنده جامعه، از قید بهتان ناتوانی در واقعیت رها بشود و راستای سازنده‌ای در زندگانی و مسائل فراخور اجتماعی پیدا بکند و به همین خواست است که به قهرمانان زن در کارهایم چنین توجهی داشته‌ام و از این پس هم توجه خواهم داشت و تا حالا مرگان یکی از نمونه‌های مورد علاقه خودم بوده و هست.^۲

جای تعجب است که نویسنده‌ای که چنین نظریاتی را درباره زن ایرانی، به ویژه زن روستایی بیان داشته، ناگهان در یک جلسه نقد ادبی، نظریاتی ارائه دهد که در تضاد کامل با نظریات گذشته و شخصیت‌سازیهایی قبلی اوست. به عبارت دیگر، کدام یک از اظهارنظرهای متضاد آقای دولت‌آبادی را به عنوان بینش واقعی او درباره موقعیت زنان در مناسبات مقتضی بر زمین باید باور کرد: گفته‌های ایشان درباره نقش زنان، در حضور دو مصاحبه‌کننده همجنس خود که در محیطی امن و امان و بدون چالش صورت گرفته‌است، یا پاسخ آنی و ناخودآگاه ایشان را به خانمی در یک جلسه عمومی، درباره چهار خطب شدن نویسنده‌ای که با پدیدآوردن مرگان ما را از شناخت دور می‌کند.

۲ - «در همان موقعیت، زنها طوری عمل می‌کنند که قابل حذف نیستند. مثلاً برای نجات عبدوس، فلان زن کار می‌کند. و مگر نه اینکه زنی به نام عذرا هست که این همه زحمت کشید تا دنبال شوهرش راه



● محمود دولت‌آبادی: این مقوله عصبی درباره زن و مرد در امریکا، که یک بازی است و فمینیسم نام دارد، به هدر دادن انرژی انسانی است.

یافتند»

بخش دوم پاسخ دولت‌آبادی نشان می‌دهد که او بی‌رنگ بودن زنان و روابط مربوط به آنان، نقشهای ثانوی، منفعل بودن و عدم قابلیتشان برای جلب همدردی خواننده را، دلایل کافی برای حذف شدنشان در رمانی که نه درباره مردان، بلکه درباره مردم روستایی به طور کلی است، نمی‌بیند. اتفاقاً دولت‌آبادی با شاهد آوردن اینکه «فلان زن برای نجات عبدوس کار می‌کند» و یا «مگر نه اینکه عذرا این همه زحمت می‌کشد تا دنبال شوهرش راه بیفتد»، دقیقاً نقش کم‌رنگ و کمکی زنان و یا دنباله‌روی آنان را در بافت داستان تأکید می‌کند، غافل از آنکه ادبیات مردسالارانه از عوامل عمده فرهنگی تداوم و تقویت نظام پدرسالاری است که در آن زندگی اجتماعی به طور تصنعی به دو حیطه عمومی و خصوصی، مردانه و زنانه، اصلی و ثانوی، فعال و منفعل، عقلانی و عاطفی و غیره تقسیم شده است.

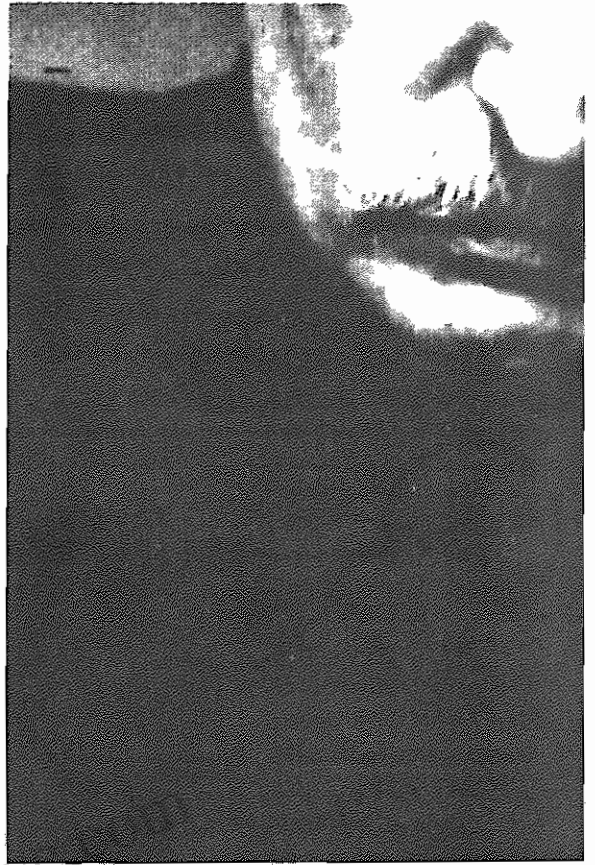
۳ - «همچنین، صبوری و بردباری و وفاداری زنان در دوره قدیم بسیار ارزش داشته‌اند و به نظر می‌آید که در دوران جدید، برای عده‌ای، وفاداری زن دیگر آن ارزش سابق را ندارد. ولی صبر و بردباری و وفاداری ارزشهای ازلی هستند که جای خود را در موقعیت تازه هم خواهند داشت.»
در اینجا ارائه توضیحاتی درباره «جنس» (Sex) و «جنس‌گونی»

(Gender) لازم به نظر می‌رسد. وقتی می‌گوییم که مردم از نظر بیولوژیک زن یا مرد هستند، اشاره به جنس داریم: زاینده و شیرده، اغلب به عنوان مثالهای «نقشهای مبتنی بر جنس» ذکر می‌شوند، یعنی نقشهایی که فقط می‌توانند توسط یک جنس بیولوژیک مشخص ایفا شوند و تغییر ناپذیرند.

اصطلاح «جنس‌گونی» در مورد شکل دادن، طرحبندی و تخمین اجتماعی - فرهنگی و روان‌شناسی رفتار زن و مرد به کار می‌رود. وقتی می‌گوییم که مردم جنس‌گونی زنانه یا مردانه دارند، اشاره به کارها و تکالیف، اشکال سخنوری، ژستها، تجربه‌های مرتبط با زمان و مکان و اداراکات متفاوتی داریم که زنان و مردان را از یکدیگر متمایز می‌کند و در طول تاریخ در جوامع مختلف، متغیر هستند.

عمده‌ترین ایراد وارد به دولت‌آبادی آن است که او سیاست تصدیق کلیشه‌ها و ارزشهای «ازلی» زنانگی و مردانگی را دنبال می‌کند، در حالی که، برخلاف نظر او، این ارزشها ازلی و ابدی نیستند و نمی‌توانند به شیوه سابق جای خود را در موقعیت تازه نیز داشته باشند. مقوله‌هایی از قبیل وفاداری، صبر و بردباری در چارچوب «جنس‌گونی» قرار می‌گیرد که بسته به شرایط متفاوت اجتماعی، برداشتها و انتظارات متفاوتی را برمی‌انگیزد و مطلق و ابدی محسوب نمی‌شود. ارزشها، به طور کلی، زاینده انتخابند. جهان کنونی، در روند تکاملش، از طریق آماده‌سازی زمینه‌های مبارزات حق‌طلبانه زنان،





هندوستان گرفته تا آرژانتین تدریس می‌شود.

بالاخره به نظر اینجانب، اگر نویسندگان ما مایل به اظهار نظرهای شفاهی و کتبی، بر علیه یا بر له مکتب فمینیسم هستند، عاقلانه‌تر آن است که ابتدا ریشه‌های اجتماعی - تاریخی، انگاشته‌های محوری، اصول تئوریک، سیاستهای عملی و معرفت‌شناسی، گرایشهای گوناگون این مکتب جامعه‌شناسی، سیاسی، فلسفی و ادبی را از قبیل لیبرال فمینیسم، سوسیال فمینیسم و رادیکال فمینیسم مورد مطالعه قرار داده و بعد از هر زاویه و موضعی که بخواهند این مکتب را مورد انتقاد قرار دهند، چرا که دادن شعارهای واکنشی و غیرمسئولانه، هرگز کمکی به شناخت مسائل اجتماعی نخواهد کرد.

چگونه می‌توان مبارزات سیصد ساله زنانی را که خواهان از میان بردن رابطهٔ انقیاد - استیلای میان زن و مرد در حیطه‌های خصوصی و عمومی زندگی اجتماعی بوده‌اند و هستند، به هدر دادن انرژی انسانی اعلام کرد؟ چگونه می‌توان گفت که در این یا آن رمان، انسان نباید مجال پرداختن به نقش کمرنگ و ثانوی زنان، که نیمی از «مردم» را تشکیل می‌دهند، به خود بدهد؟ و این انسان به عنوان عام کدام مخلوقی است که نه در روستاهای ایران، که در هیچ کجای کره زمین هم یافت نمی‌شود؟ مگر نه این است که انسانها با خصوصیات از قبیل جنس و ویژگیهای اکسابی و سن و طبقهٔ اجتماعی و نژاد و قومیت و نگرشهای بیرونی و درونی خود، از یکدیگر متمایزند و فردیت خاص خود را، حتی اگر ضعیف و بازشناخته باشد، دارا هستند؟ چرا نمی‌شود به این امر پرداخت که مرد پایمالتر است یا زن؟ چه چیز موجب می‌شود که نویسنده‌ای در یک جلسهٔ عمومی اعلام کند که به هر حال [برای زن]

● عاقلانه‌تر آن است که نویسندگان ما، ابتدا ریشه‌های اجتماعی - تاریخی، انگاشته‌های محوری، اصول تئوریک، سیاستهای عملی و گرایشهای گوناگون فمینیسم را مطالعه و بعد از آن انتقاد کنند.

وفاداری و سازگاری و بار سنگین زندگی را به دوش کشیدن، حتی اگر بیشتر از مرد باشد بد نیست؟ استثمار زن برای چه کسی بد نیست؟ در خانهٔ مردان روشنفکر و هنرمندی که با خلاقیت متعالی خویش پیوسته به «تولد دیگری» دست می‌یابند و به زایشهای نمادین می‌رسند، آیا زنانی «خوب و فرمانبر و پارسا» به سر نمی‌برند؟ آیا همین موجودات «صبور و بردبار و وفادار» مجبور نیستند برای دریافت پاداشهای قراردادی جامعهٔ مردسالار و جابر، تن به بردباری و صبر مکفی بپردازند تا مهربان و ايثارگر به شمار آیند؟ مردان نویسنده، البته قدرت گفتاری و قلم نوشتاری درخشان برای نقش زدن این ارزشهای «برتر» دارند و عشق پرشور خود را به جفت مهربان خود، شیرینتر به نمایش درمی‌آورند: ارزشهایی، به قول محمود دولت‌آبادی «ازلی و ابدی»، وجود دارد که عشق را دلپذیرتر، خانه را آراسته‌تر، بچه‌ها را آسوده‌تر می‌کند و مرد را آزاد می‌گذارد تا بارها به عروج برسد و به «تولد دیگری» دست یابد و همسر افتاده و فداکار او با متانت و آرامشی شایان تقدیر، جورابه‌های هنرمند بزرگوار و نویسندهٔ متفکر و مردمی را بشوید.

این ماجراها چون واقع می‌شود و همیشگی و هرروزه است، بد نیست که گاهی گفته و شنیده شود ■

پایه‌های نظام پدرسالاری را سست کرده و باعث می‌شود که این ارزشها، جنبهٔ مطلق و تحمیلی خود را از دست داده و به صورت ارزشهایی انتخابی و فردی درآیند.

۴ - «این مقولهٔ عصبی در بارهٔ زن و مرد در آمریکا که یک بازی است و فمینیسم نام دارد، به هدر دادن انرژی انسانی است. من فکر نمی‌کنم در این رمان، انسان باید مجال پرداختن به این نکته را به خود بدهد. انسان به عنوان عام آنقدر پایمال است که دیگر نمی‌شود به این امر پرداخت که کدام پایمالتر است، زن یا مرد. و به هر حال، وفاداری و سازگاری و بار سنگین زندگی را به دوش کشیدن، حتی اگر بیشتر از مرد باشد، بد نیست.»

فمینیسم نه یک مقولهٔ عصبی، که یک مکتب مطرح و یک جنبش اجتماعی - سیاسی و فرهنگی است که سابقه‌اش در اروپا به سیصد سال پیش باز می‌گردد. این جنبش، در انقلابهای اواسط قرن نوزدهم آن خطهٔ نقشی اساسی داشته، از اوایل قرن بیستم به بسیاری از کشورهای خاورمیانه رسوخ کرده، و از اواخر سالهای ۱۹۶۰ تا به امروز به چنان حدی از رشد تئوریک و تأثیرات عملی رسیده است که گرایشهای گوناگون و دست‌آوردهای متعدد آن، نه به عنوان یک «بازی»، که به مثابهٔ شاخه‌ای از علوم انسانی - اجتماعی تحت عنوان «مطالعات زنان»، نه فقط در «آمریکا»، که در یکایک دانشگاههای کشورهای غربی و در پاره‌ای از کشورهای در حال توسعه، از



قابل توجه خانمهای آرایشگر
مؤسسه آموزشی و آرایش بیتا
 جدیدترین فن گریم عروس - کوتاه کردن مو - ترمیم ابرو - آرایش دائمی و
 ترمیم ابرو - کلیه خدمات پوستی و بهداشت پوست برای خانمهای آرایشگر
 شهرستانی در چند جلسه، هترو می‌پذیرد.
 تلفن ۲۷۸۲۶۶ - ۹ الی ۱۱ شب تلفن ۲۴۹۷۱۳
 پل تجریش اول خیابان ولیعصر - ساختمان لیستر طبقه ۲

عکاسی
کالو
 کلیه خدمات
 فیلمبرداری، عکسبرداری
 مجالس و صنعتی و ورزشی
 پاسیستم کامپیوتری
 پاسداران، اقدسیه، بازار صدف
 تلفن: ۸۰۳۱۹۳۷ تقی پور
 ۸۰۳۱۲۲۲

ویژه بانوان

پاکسازی کلاسیک با محصولات
 جدید فرانسه (ضد لک و چروک و
 جوش، بمتن منافذ) لاغری و
 چاقی - آموزش فشرده پوست و
 الکترولیز و لاغری و گریم آرایش
 در سطح بین‌المللی
 (فروش دستگاه از تولید به مصرف)
 تلفن ۸۰۱۵۰۳۹

هشدار!!!

وقت خود را بیهوده در کلاس‌های غیررسمی هدر نگیرید

جدیدترین ابتکاران
 سازان مینایی در سراسر جهان
 تور از شیرینی
 درخت کاج و سرو از گل
 شیرینی و شکلات
 تزئین سبزیجات و میوه
 پیشرفته

آموزش شیرینی تزئین و شکلات
 تزئین کیک
 مارسیپان
 نان فانتزی
 سینی اردور
 طریقه چیدن
 میز و دستمال سفره

غذاهای ایرانی و فرانسوی
 ژاپنی - چینی - هندی - عربی
 تزئین سبزیجات و میوه آرایشی
 تزئین سفره مذهبی
 آموزش مربای ترشی گز سوهان

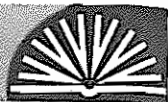
به مدیریت **سازان مینایی**
 هنرجویان به‌اختیار دو گواهینامه رسمی
 باگد بین‌المللی از سوی سازمان فنی و حرفه‌ای نایل می‌گردند.

تهران: آموزشگاه سازان و سائیا
 - بالاتر از میدان ولیعصر - کرچه ناصر - شماره ۱/۴
 طبقه همکف ☎ ۸۸۹۱۱۱۳ - ۸۹۰۲۸۳

اهواز: آموزشگاه سائیا ☎ ۲۷۸۲۲
 اراک: آموزشگاه هدیه ☎ ۲۵۰۲۸

آموزشگاه سازان و سائیا

دوره تکمیلی برای هنرمندان دوره دیده
 و استادان هنر شیرینی و آشپزی دکور کیک
 (ویژه بانوان)



مؤسسه سوده
مرکز خدمات آرایشی - پوستی
شدیچرک - برطرف کردن موهای صورت
لاغری صد در صد تضمینی
خیابان احمد قصیر ۶۲۳۲۷۰

کلاس شهرینی و کیک - آشپزی -
شکلات - دسر - نان -
ترتین میوه و سبزی آرائی
و سفره نذری و هفتسین
در کوتاهترین مدت با کمترین هزینه
رزیتا
۸۸۸۲۹۰۲

آموزش تکه‌دوزی
همراه با کار
تلفن تماس ۹۵۹۹۶۹

خیاطی، طراحی با روشهای
مختلف
فروزنده اربابی
۶۴۶۷۳۲۴

تدریس خصوصی
سه تار
توسط مربی خانم، فقط برای
خانمها
تلفن ۷۵۰۱۹۳۸

مؤسسه بهداشت و

زیبائی پوست دی
درمان شلی عضلات و چروک صورت و
بدن - خشکی - کدری - لک - جوش -
ریزش مو - درمان قطعی موهای زائد
صورت - لاغری - چاقی عمومی و موضعی
و سلولیت آموزش کلیه موارد فوق
میرداماد ۲۲۷۲۵۱۵

آموزشگاه خیاطی مظفری
با امتیاز رسمی
آموزش خیاطی با متد گرلاوین - ایتالیائی -
فرانسوی - دوخت - برش زوردا ل
طرح روی مانکن در سطح بالا برای
مشاتقان اخذ امتیاز
خیابان شادمان ۶۰۰۵۸۷۷

تدریس ارگ و پیانو
با جدیدترین روش، توسط خانم
تلفن ۷۴۳۱۱۲۷

خانم‌سوی ایران

(ویویگ راشل سابق) اولین مؤسسه ترمیم مو در ایران
خبری مسرت بخش برای تمام کسانی که موهای خود
را از دست داده یا می دهند ما نتیجه آخرین تحقیقات و
اکتشافات دانشمندان و متخصصین مو در امریکا را
رایگان در اختیار شما قرار می دهیم که روش های فوق در
اروپا هم عرضه نمی شود این متدها نتیجه تلاش پیگیر
متخصصین مو در امریکا می باشد، در این روش بدون
عمل جراحی از یکسند تار مو تا دهها هزار تار مو روی سر
شما نصب می گردد تا این سند کاملاً جدید و استثنایی
شما احساس خواهید کرد که موهایتان از ربر پوست
روئیده و هیچگونه تناوتی با موهای طبیعی تان ندارد و با
لمس کردن موهای جدید حتی فراموش می کنید که
موهایتان ریخته است با خیال راحت استحمام کرده و
موهایتان را به نرم دلخواه شامه کنید بعد از نصب مو
چنانچه مورد پسندتان واقع گردید وجه آنرا بپردازید
ضمناً فراموش نکسید متدهای فوق احتیاج به مراجعه
بعدی ندارد. **تلفن: ۸۹۸۴۳۳**

تهران خیابان ولی عصر حب سیمما آفرینا (آنلاسیک سابق)



جوانه
سالن زیبایی، تندرستی، گیاهی

مشاور زیبایی و متخصص بهداشت پوست و مو
رفع چروک و جوش، لک و موهای صورت،
ویتامینه کردن پوست و مو صددرصد گیاهی
چاقی و لاغری عمومی و موضعی، با آخرین متد
کلیه موارد بالا تدریس می شود.
ضمناً جهت نگهداری اطفال شما مکانی در نظر گرفته شده
۸۵۹۷۰۳

سینما		سینما	
۶۴۰۷۷۷۷	سینما شهر قشنگ	۶۲۷۶۲۸	سینما آزادی
۷۵۰۷۷۷۷	سینما صحرا	۲۷۴۰۲۲	سینما آستارا
۶۵۲۰۵۰	سینما عصر جدید	۶۴۰۰۱۵۲	سینما آسیا
۶۴۶۳۲۶۹	سینما فلسطین	۳۱۱۸۱۱۸	سینما ادنون
۹۲۸۶۸۶	سینما مرکزی	۸۹۳۹۴۲	سینما استقلال
		۸۹۷۱۷۱	سینما آفریقا
		۹۳۹۳۴۰	سینما بهمن
		۶۵۵۲۹۲	سینما بلوار
		۷۵۰۴۳۲۹	سینما تهران
		۵۷۲۱۸۸۲	سینما تیسفون
		۶۴۶۵۳۰۷	سینما جمهوری
		۵۳۸۶۲۶۵	سینما ری
		۶۲۷۲۹۰	سینما شهرک

مراکز نمایش

۹۴۸۱۹۱-۲۰	تئاتر آزادی
۶۴۶۰۵۹۲-۵	تئاتر شهر
۳۱۱۳۸۳۸-۹	تئاتر قصر
۶۷۵۱۰۱-۵	تالار وحدت
۵۶۲۵۴۴۴	تالار سنگلج
۶۴۰۹۲۷۳	تالار محراب
۸۳۶۶۴۰	تالار هنر